

کوه فرهنگنامه

اولین شماره نشریه فرهنگی هنری

هنر و جنگ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتاب و فرهنگ

شناسنامه

اولین شماره نشریه هنری_فرهنگی هونرنامه

صاحب امتیاز:

بسیج دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی (ره)

مدیر مسئول:

امیر مهدی دامرودی

سر دبیران:

سپیده کریم زاده

ویراستار:

اسماعیل کریمی

صفحه آرا:

مهدی نصرتی

هیئت تحریریه:

سپیده کریم زاده، اسماعیل کریمی، کوشا ساسانیان، امیر مهدی دامرودی، امیر حسین پور عزیز، مهدی نصرتی، امیر محمد ذوالفقاریک، زهرا شریف دینی، مصطفی عشاق، نازنین فاطمه امیری



۰۶

سخن سردبیر

خدا زنده‌ست، این را اول اخبار باید گفت.

- سپیده کریم‌زاده



۱۰

هم‌افزایی زبان و هنر

در هنگامه پیکار

- اسماعیل کریمی

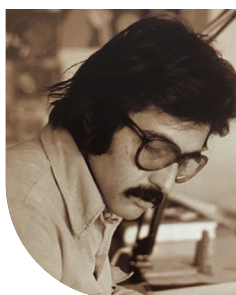


۱۸

فکاهی:

ضربه ملایم مغزی

- امیرحسین همتی



۲۰

آوینی و هنر انسانی

- کوشا ساسانیان



۲۳

هنر فرد

- امیرمهدی دامرودی

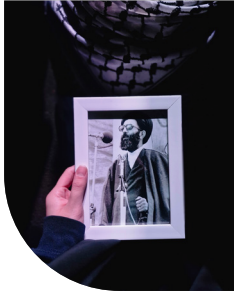
فهرست



۲۸

سرایه

- امیرحسین پورعزیز



۲۹

نگاره

- زینب حبشری



۳۵

نگاره ۲

- زینب حبشری



۳۰

قاب‌های ماندگار

- مهدی نصرتی



۳۶

هنر به مثابه

درمانگر جمعی

- امیرمحمد ذوالفقاریک

فهرست

#توبگو

۳۹

توبگو: سلاح تو، تخصص توست
- زهرا شریف دینی



۴۰

توبگو: نیازی به پرده سبز
نیست «سرزمین فرشته‌ها»
همین جاست.
- مصطفی عشاق



۴۳

توبگو: به نام او که از آیات او
بسیار باید گفت
- سپیده کریمزاده



۴۷

نبرد نگاره



۴۶

نگاره ۳
- فاطمه شکوری زاده



فهرست



سخن سردبیر خدا زنده‌ست این را اولِ اخبار باید گفت.

تهران خیابان کشور دوست نهم اسفندماه یک هزار و چهارصد و چهار، حدود ۹:۴۰.

در این روز و شب‌ها که در خیابان زیست می‌کنیم، با دیدن تک‌تک چهره‌ها و از تمام رفتارها می‌فهمم که به مردم ما بد کردند. خیلی بد. هر روز و هر شب مردمی را می‌بینم که تا آخرین ذره توانی که برایشان باقی مانده، صدایشان را در گلو می‌اندازند، روی پنجه پا می‌ایستند، قد می‌کشند و دستی که با آن پرچم را گرفته‌اند، تا جایی که می‌توانند، بالا و بالاتر می‌برند. مردمی را می‌بینم که سرما را تحمل می‌کنند، زیر باران و برف می‌ایستند و صدای ضبط ماشینشان را تا جایی که می‌شود، بالا می‌برند. مردمی را می‌بینم که بلندگوهای کوچک و بزرگشان را روی سقف ماشین می‌بندند، از پنجره ماشین بیرون نگر می‌دارند یا توی صندوق عقبشان محکم می‌کنند. مردمی که تشنه‌اند و گرسنه؛ اما باز هم قدم‌پشت قدم برمی‌دارند تا قطره‌ای در دریای هم‌وطنانشان باشند و سهم خود را در این پیکار ایفا کنند. همه این کارها و تمام این تلاش‌ها، نشان از دل داغ‌دیده و شکسته

سپیده کریم‌زاده

karimzade.sepidev@gmail.com



سردبیر نشریه

صدای مهیب انفجار، لرزش شدید زمین و شیشه‌ها و بلندشدن دود سیاه‌رنگ و گردوخاک در هوا. آسمان تهران در حوالی فلسطین و خیابان کشور دوست، کمتر از همیشه آبی‌ست و بیشتر از همیشه سیاه‌رنگ. چند ساعت بعد از آن، آسمان آبی شهر کوچک میناب، در حوالی مدرسه‌ای ابتدایی، از همیشه غبارآلودتر است. نیازی به پرده سبز نیست؛ «سرزمین فرشته‌ها» همین‌جاست. هفدهم اسفندماه هزار و چهارصد و چهار، آسمان تهران رخت عزا بر تن کرده و از همیشه آلوده‌تر است. نفت نه، غم می‌بارد از آسمان. اما نه فقط تهران، بلکه همه‌جای ایران، آسمان همین رنگ است. همه‌جا آسمان یک‌رنگ است و زمین هم؛ زمین یک‌سر سبز و سرخ و سپید و سیاه.

این مردم دارد؛ اما «باید بغض را در زخم حل کردن». این مردم همان مردمی هستند که سحرگاه روز دهم اسفندماه، از همیشه سوگوارتر و غمگین‌تر بودند و برای ازدست‌رفته‌شان «گریه خواهند کرد، اما صبح بعد از جنگ». و تا آن روز، تمام اشک‌های نریخته، بغض‌های فروخورده و تکه‌های شکسته دل‌هایشان را هشت خواهند کرد و بر سر دشمن خواهند بارید که «توو دهن آن دولت بزنند»؛ درست مانند همان هشت‌گروه‌کرده دست‌سالم او. آن‌ها هرگز، تخته محاله شده بودم؛ مانند

سید علی‌ها

کلافی به‌هم‌پیچیده. ملغمه‌ای بودم از دنبال‌کردن اخبار، خواندن تحلیل، خیرگرفتن از آشنایان، روزه‌داری، شرکت در تجمع‌های شبانه و باز نشر محتواها برای اهل رسانه. به هر دری می‌زدم و هرچقدر فکر می‌کردم که ممکن است چه کاری از دستم بریاید، دست و ذهنم به جایی قد نمی‌داد. گمان می‌کردم که همه با تمام توانشان در حال کمک‌کردن‌اند و هر هنری را که در چنته دارند، حالا هرچه که باشد، به کار می‌گیرند برای بهترکردن اوضاع؛ و من در میان آن‌همه آدم پای‌کار، تنها مانده‌ام بی‌هیچ هنری. به همین دلیل، در میان پیچش هزارتوی آن کلاف سردرگم، هر پیشنهاد کمکی را فوراً قبول می‌کردم؛ از خواندن و خلاصه‌کردن سخنرانی‌ها گرفته تا شابلون‌زدن روی پرچم‌های سیاه‌رنگ و چاپ‌کردن شب‌نامه‌ها. تا اینکه پیشنهاد تهیه یک ویژه‌نامه داده شد؛ با موضوعی که چندین ماه پیش و زمانی که اوضاع برآشفته نبود هم به آن فکر کرده بودیم: «هنر و جنگ»؛ حالا تهیه ویژه‌نامه‌ای با این موضوع و در شرایطی که عملاً در جنگ قرار داریم، معقول‌تر و حتی ضروری به نظر می‌آمد. به قول همان دوستی که اوایل مانند من سردرگم شده بود و نمی‌دانست چه باید بکند و چه کاری از دستش برمی‌آید: «الآن وقتشه که دست‌به‌کار بشیم. مهم نیست چند سالت‌ه یا چه‌کاره‌ای. مهم اینه که تو همون جایگاهی که هستی برای کشورت کاری بکنی. لازم نیست لباس عوض کنی و بری جایی که کارش رو بلد نیستی. سلاح تو همون تخصصه. تو همون مسیری که هستی، قدم بردار.» و جایگاه معاونت هنری بسیج دانشجویی، همان پرداختن به هنر و سخن‌گفتن از آن است و آن را در قالب نشریه‌ای قلم‌زدن و به دست دیگران رساندن؛ مسئولیتش این است که بستری مناسب برای کسانی که مسلح به سلاح نوشتن و خواندن هستند، فراهم کند. فراهم کردن زمینه‌ای برای کسانی که حرفی برای گفتن و به گوش دیگران رساندن دارند و برای کسانی که می‌خوانند. شهید آوینی معتقد است که: «هنرمند متعهد نمی‌تواند



روی چه حسابی می‌توان اطمینان داشت که ایران تا ابد پیروز میدان است. منظور از این پیروزی ابدی، نمی‌تواند پیروزی در جنگی که در آن قرار داریم یا جنگ‌های احتمالی بعدی باشد؛ چون که نمی‌شود تا ابد در تمامی جنگ‌ها پیروز میدان بود. کمی که گذشت، در ذهنم برای این جمله معنای بهتری پیدا کردم. این‌طور فکر کردم که هر کشوری که پیام آن روز دهم را- که هر روز همان روز است- و پیغام آن سرزمین را- که تمامی سرزمین‌ها همان سرزمین است- درک کند و آن پیام را مانند خون در رگ‌هایش جاری کند، صرفاً به دلیل پذیرش همین پیام و باورداشتنش و بلند فریادزدنش، حقیقتاً تا همیشه پیروز است؛ جدا از اینکه پیروز میدان چه کسی است. پیروز حقیقی همانی است که پیام آن روز دهم را در جام، به عمق جان‌ش سرکشیده باشد؛ همانند ایران حسین، که تا ابد پیروز است.

«هیبهات من الذله»

نسبت به مشکلات، بحران‌ها و دردهای انسانی بی‌تفاوت باشد؛ و در زمینه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، هنرمندان متعهد موظفانند واقعیت‌های جامعه و تجربه انسانی را با صداقت و دقت هنری ثبت کنند و به نسل‌های آینده منتقل نمایند. آثار چنین هنرمندانی نه تنها حافظ خاطرات و تجربیات انسانی هستند، بلکه روحیه امید، مقاومت و پایداری را در جامعه تقویت می‌کنند.» و ما نیز بر آن شدیم تا نسبت به دردهای انسانی و این تحمیل سنگین بی‌تفاوت نباشیم و تجربیات انسانی دانشجویان را ثبت کنیم؛ به این امید که این کار، همان‌گونه که آوینی گفت، منجر به رشد پایداری و جوانه‌های تازه‌تر امید شود.

«ایران حسین تا ابد پیروز است.» اکثر ما این جمله را در جنگ دوازده‌روزه بسیار شنیده‌ایم؛ جمله‌ای با پیوندی مشخص میان دو ساحت. همان موقع‌ها هم‌ماش این سؤال در ذهنم قل می‌خورد که مفهوم این جمله چیست؟ چرا ایران حسین تا ابد پیروز است؟ شاید یعنی ایران، که در واقع متعلق به امام حسین است، تا ابد پیروز میدان است؛ اما کمی پذیرش این معنا برایم سخت بود. انگار ذهنم در قبول این معنا کمی لنگ می‌زد. فکر می‌کردم که آخر



– هم‌افزایی زبان و هنر در هنگامه پیکار

در روزگار تکوین نبردهای نامتقارن و دگرگونی الگوواره‌ها از ساحت سخت‌افزاری به عرصه‌های شناختی و شبکه‌ای، خط مقدم رویارویی، پیش از آنکه در مختصات فیزیکی ترسیم گردد، در ساحت زبان و شبکه‌های درهم‌تنیده روایت شکل می‌گیرد. در تقابل همه‌جانب‌کنونی میان ایران و نظام سلطه، جنگ از لایه‌های ملموس نظامی به ژرف‌ساخت‌های ادراکی رسوخ کرده است. در این کارزار، زبان منحصراً یک ابزار ارتباطی نیست؛ بلکه خود «میدان معنایی» نبرد است. هنر نیز در این میان کالبد زیبایی‌شناختی‌ای است که این نظام نشانه‌ای را برای صیانت از هویت ملی، به یک کنش گفتاری قاطع بدل می‌سازد. واکاوی هم‌افزایی اندام‌وار زبان فارسی و هنر، نیازمند تدقیق در لایه‌های نشانه‌شناختی، کاربردشناسی و تحلیل انتقادی‌گفتمان است.





اسماعیل کرمی

es.karami@mail.sbu.ac.ir



کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دلالت‌های دیداری زبان

تجلی این هم‌افزایی شگرف را در گام نخست می‌توان در کالبدشناسی حروف و نبرد استعاره‌های تجسمی در گرافیک مقاومت ردیابی کرد. زبان فارسی شبکه‌ای غنی و چندلایه از استعاره‌های مفهومی همچون «مرگ به مثابه دیدار معشوق یا تولد دوباره»، «شهادت در جایگاه عروج عرفانی»، «وطن به مثابه حریم»، «سرزمین به مثابه مادر در ترکیب‌هایی نظیر مام‌وطن، سرزمین مادری، ایران‌خانم و...»، «میدان نبرد به مثابه مکتب انسان‌سازی یا آزمون الهی»، «شهادت به مثابه لاله سرخ»، «خون به مثابه بذر رویش، مرگب یا آب حیات» و... و نیز کهن‌الگوهای اسطوره‌ای و عرفانی است. در تقابل با کلان‌روایت رقیب که برساخته استعاره‌های فردگرایی افراطی و منفعت‌محوری عمل‌گرایانه است، زبان فارسی

مفاهیم متعالی چون ایثار، پایداری، فنا، آزادی، فتوت، از خودگذشتگی، حریت و عشق بلاخیز را در هسته مرکزی حوزه معنایی خویش جای داده است. آن‌گاه که این ژرف‌ساخت غنی زبانی با رسانه هنرهای تجسمی، به ویژه طراحی حروف، درهم می‌آمیزد، خط از یک ابزار ساده نوشتاری فراتر رفته و به مثابه شریانی حیاتی عمل می‌کند که قادر است کالبد بی‌جان یک طرح را به تپش وادارد و با گزینشی نامتقارن، پویایی اثر را یکسره به محاق ببرد. در این ساحت، اثر هنری از یک شیء صرفاً زیباشناختی به یک دژ تسخیرناپذیر هویتی ارتقا می‌یابد. در پوسته‌های دوران دفاع مقدس و امتداد تکامل یافته آن در هنر مقاومت امروز، ما با پدیده دیداری‌سازی دال‌ها مواجهیم. این بازنمایی فرمی در پیوند مستقیم با رسم‌الخط زبان قرار دارد؛ رسم‌الخط در واقع کالبد تجسم یافته و پیکره



مادی زبان است که نظام نشانه‌ای و انتزاعی آواها را در ساحت دیداری تثبیت کرده و با بخشیدن هویتی بصری، پیوندی اندام‌وار میان صورت و معنا خلق می‌کند. کالبدشناسی حروف، از میزان نرمی و تیزی زوایا تا تناسب ارتفاع و ضخامت، هریک بار معنایی مستقلی را بازنمایی می‌کنند. از این رو، هم‌ترازی ریخت‌شناختی خط با درونمایه اثر، شرط بنیادین کارایی نشانه‌شناختی است و هرگونه تباین میان این دو، به فروپاشی منطق ارتباطی تصویر می‌انجامد. بر همین اساس، الف‌ها و لام‌های عمودی و پرصلابت در خطوطی چون ثلث یا کوفی بنایی، استعاره تصویری ایستادگی را در طرح‌واره‌های ذهنی مخاطب فعال می‌سازند؛ در حالی که خطوطی چون نستعلیق و شکسته، به پشتوانه ماهیت عمیقاً ایرانی خود، نه تنها با انحنای نرمشان لطافت مفهوم شهادت را به خروش نبرد پیوند می‌زنند، بلکه گاه از قید عناصر گرافیکی مکمل رها شده و خود به تنهایی، رسالت انتقال تمامیت یک اثر دیداری را بر دوش می‌کشند.

به موازات این تجلی، در ساحت نشانه‌شناسی شهری، زبان و هنر به آمیختگی خیره‌کننده‌ای دست می‌یابند. دیوارهای شهر در هنگامه پیکار به بوم‌هایی سترگ برای ثبت صورت‌بندی‌های زبانی مقاومت بدل می‌شوند. این نقاشی‌های دیواری عملاً بیناهتیت فعالی میان متون مقدس، از جمله حماسه بی‌بدیل عاشورا و حماسه جاوید شاهنامه فردوسی، و واقعیت معاصر برقرار می‌کنند. هنرمند با درهم آمیختن عناصر تجسمی و شعارنگاری‌های حماسی، فضای شهری را به یک متن باز تبدیل می‌کند؛ به نحوی که شهروند رهگذر همواره در حال خوانش بصری رمزگان پایداری است. در این قاب‌ها، چفیه در قامت احرام پیکار و سریند به مثابه میثاق‌نامه دیداری تصویر می‌شوند. این حضور ملموس کارکردی رسانه‌ای یافته و به مثابه یک لنگرگاه

معنایی، مانع از لغزش مدلول‌ها در تلاطم جنگ شناختی می‌گردد. برای نمونه، پیوند میان رنگ سرخ و واژه «نار» در دیوارنگارهای میدان‌های اصلی شهر، پیوندی اندام‌وار میان تاریخمندی کربلا و معاصریت نبرد جاری برقرار می‌سازد؛ پیوندی که هیچ ترجمه‌زبانی یا تصویری غربی قادر به هضم و بازتولید آن نیست. واژه «نار»، در تقابل با بار معنایی خنثای «دم»، در کاربردشناسی زبان فارسی دالّ بر تکلیف مستمر و بین‌نسلی خون‌خواهی است که در ترکیباتی چون «نارالله» و «یا لئارات الحسین» به یک کلان‌استعاره و متن فشرده قدسی ارتقا می‌یابد. نظام نشانه‌ای غرب، به دلیل فقدان این مدلول متعالی، در برگردان آن به معادل‌هایی با بار صرفاً حقوقی یا تقابلی فردی بسنده کرده و برای هر دو واژه «دم» و «نار»، غالباً از معادلی نظیر «blood» استفاده کرده است؛ امری که نشان از ناتوانی کامل در بازتولید این گستره معنایی دارد.

الگوهای اسطوره‌ای

در لایه‌ای ژرف‌تر از این نشانه‌شناسی فرهنگی، بازخوانی الگوواره‌های ملی و اسطوره‌های حماسی، به‌ویژه ظرفیت‌های بی‌بدیل شاهنامه فردوسی، شبکه‌ای غنی از بینامتنیت را در گفتمان دفاع مقدس رقم زده است. زبان هنر در این ساحت با استمداد از کهن‌الگوهای ضمیر ناخودآگاه جمعی ایرانیان، اسطوره را از انجماد تاریخی خارج ساخته و به یک کنشگر فعال در میدان نبرد بدل می‌کند. ترانه‌های حماسی با ارجاعات صریح به نام‌آوران شاهنامه کارکردی فراتر از یک یادکرد شاعرانه دارند؛ آن‌ها در پی این‌همانی و انتقال مدلول‌های شجاعت و پاک‌بازی به رزمندگان معاصرند. برای نمونه، در گزاره‌هایی چون «تو رستم تهمتنی، بزنی که خوب می‌زنی» یا «هتل سیاوش تنها، بگذر از این آتش‌ها» و نیز در یکی از سروده‌های تازه برآمده از جنگ رمضان که با احضار کهن‌الگوی مرزبانی می‌گوید: «کمانی چو آرش بیارید مردم / به هر کوی و برزن، کمین کرده شیطان»، دال‌های «رستم»، «سیاوش» و «آرش» در کاربردشناسی نبرد دیگر تنها نام‌های خاص در یک حماسه باستانی نیستند، بلکه به ترتیب به کلان‌استعاره‌هایی برای نیرومندی شکست‌ناپذیر، عبور سرفرازانه از آزمون شهادت و فراخوان عمومی برای دفاع همه‌جانبه دگردیسی یافته‌اند. افزون بر این، در گرافیک و طراحی پوسترها، بازنمایی دیداری «آرش کمانگیر» و قیاس کمان او با ادوات دوربرد ایرانی، پهبادهای و موشک‌ها، یک انتقال معنایی خیره‌کننده از ابزار سنتی به تکنولوژی مدرن است. در اینجا هنر تجسمی با بهره‌گیری از اسطوره مرزبان جان‌برکف، کالبد فلزی جنگ‌افزار را با روح حماسه و مفهوم مقدس صیانت از مرزهای ایران پیوند می‌زند و به آن مشروعیت هویتی و دفاعی می‌بخشد.

در امتداد همین ثبت دیداری واقعیت، نباید از نقش بی‌بدیل عکاسی مستند جنگ غافل شد. عکس جنگ به مثابه یک نشانه‌نمایه‌ای، پیوندی هستی‌شناختی و گسست‌ناپذیر با واقعیت عریان میدان دارد و لحظه قطعی نبرد، ویرانی یا مقاومت را منجمد می‌کند. با این حال، هنر تصویری ذاتاً خصلتی چندمعنایی دارد و بدون حضور کلام مستعد خوانش‌های متضاد و مصادره به مطلوب است. درست در همین نقطه، زبان در قالب عنوان‌بندی و شرح عکس وارد عمل شده و رسالت لنگرگاه معنایی را بر دوش می‌کشد. زبان دلالت‌های شناور تصویر را مهار کرده و آن را از یک واقعه صرفاً تراژیک به یک حماسه ارادی و در راستای گفتمان مقاومت تثبیت می‌کند. برای درک این سازوکار پیچیده، کافی است به عکس‌های مستند و تکان‌دهنده تفحص شهدای غواص نگاه کنیم. دال‌های دیداری در این عکس‌ها، یعنی استخوان‌ها و سیم‌های مفتول پیچیده شده به دور مچ‌ها، در ماشین رسانه‌ای رقیب می‌توانست صرفاً به عنوان نشانه‌هایی از انفعال، شکست، قربانی بودن و تراژدی محض جنگ رمزگردانی شود. اما تقاطع این تصاویر با زبان غنی فارسی و خلق استعاره‌هایی نظیر «مرواریدهای دست‌بسته»، یک دگرگونی پدیدارشناختی عظیم ایجاد کرد. واژه «مروارید» در شبکه معنایی زبان و ادبیات فارسی تداعی‌گر اصالت، خلوص، تحمل فشار سخت در اعماق تاریکی و بهای جان است. این پیوند اندام‌وار متن و تصویر، خوانش مخاطب را دگرگون ساخته و یک ثبت فیزیکی تلخ را از سند یک جنایت جنگی به نمادی از عرفان عملی، استقامت و اراده معطوف به حق بدل می‌سازد. در این ساحت، کلمات به مثابه سنگری نامرئی، از اصالت تصویر در برابر هجوم روایت‌های تقلیل‌گرایانه صیانت می‌کنند.



این دگردیسی نمادین، گاه به تقابل‌های شکوهمندتری نیز می‌انجامد؛ آن‌چنان‌که در برخی طرح‌ها، گرز گران‌سام به‌دستان رستم، اوج پروازی یک جنگ‌افزار مدرن چون F۳۵ را درهم می‌شکند. این صحنه‌پردازی، صرفاً یک جایگزینی ساده نیست، بلکه رویارویی دو نظام ارزشی است. هنرمند با این خلق خیال‌انگیز، نیروی لایزال و درون‌زای پهلوانی را بر اوج پیچیدگی فناوریانه متخاصم تفوق می‌بخشد و این‌گزاره را به ذهن متبادر می‌سازد که گوهر و جوهره مقاومت، نه در ابزار، که در بنیان‌های حماسی و فرهنگی یک ملت نهفته است.

زبان در ساحت شنیداری هنر

با تثبیت این کلان‌استعاره‌های اسطوره‌ای در شبکه دلالت‌های دیداری، هندسه معنایی مقاومت قوام می‌یابد. با این‌حال، این تکاپوی نشانه‌شناختی برای احاطه همه‌جانبه بردستگاه ادراکی سوژه، در انحصار حس بینایی محصور نمی‌ماند. عبور به گستره شنیداری ما را با یکی از پیچیده‌ترین ساحت‌ها، یعنی آواشناسی حماسه و درهم‌تنیدگی شعر با موسیقی، مواجه می‌سازد.

زبان فارسی به واسطه ساختار هجایی کتی و نظام منسجم عروضی، ظرفیتی استثنایی برای زایش ضرب‌آهنگ‌های حماسی و شمایل‌گونگی آوایی را داراست. در تجربه‌های زیسته نبرد، شاعران مقاومت از اوزان خیزآب و متلاطم برای شبیه‌سازی حس پیکار بهره برده‌اند. بسامد بالای استفاده از «بحر رجز» (با پایه‌های آوایی مستفعلن مستفعلن) یا «بحر متقارب» (فعولن فعولن) در سرودهای برآمده از تجربه‌های جنگ و مقاومت تصادفی نیست. برای نمونه، در کنار قطعه نام‌آشنای «سوی دیار عاشقان، رو به خدای رویم»، می‌توان به سرود ماندگار و ملی «ای لشکر صاحب‌زمان، آماده باش! آماده باش!» اشاره کرد؛ همچنین در یکی از سروده‌های تازه و برآمده از رخدادهای جنگ رمضان نیز همین الگوی متقارب با تکرار چهارگانه «فعولن» به‌کار گرفته شده است: «خیابان خیابان خیابان خیابان / به میدان بیایید مردم به میدان». توالی هندسی هجاهای بلند در این اوزان و تناوب ساختارهای هجایی CVC و CVCC، از منظر شناختی، دقیقاً کوبش قدم‌رو، ضرب‌آهنگ پوتین پیاده‌نظام و آرایش خط‌شکنان را در ذهن شنونده تداعی و شبیه‌سازی می‌کند.

از منظر آواشناسی فیزیکی نیز، واج‌آرایی و گزینش هدفمند همخوان‌ها حس درگیری در میدان نبرد را به دستگاه ادراکی مخاطب القامی کند. در اشعار حماسی این دوران، ما شاهد تراکم معنادار همخوان‌های سایشی مانند /خ/، /ش/ و /س/، همخوان‌های انفجاری مانند /ت/ و /ک/ و همخوان لرزشی /ر/ هستیم.

به عنوان دو نمونه درخشان:

«برق شمشیر شیبخون زده خطشکن

خرمن تیرگی شبزدگان سوخت به تن»

«سمند صاعقه زین کن، سوار طوفان شو

به تیغ تندر تکبیر، مرد میدان شو»

در نمونه نخست، بسامد بالای همخوان‌های سایشی بی‌واک /ش/ و /خ/ (در واژگان شمشیر، شیبخون، شکن، خط، خرمن و شب)، به واسطه تولید در طول مجرای گفتاری و ایجاد اصطکاک شدید، صدای شکافتن هوا توسط تیغه‌ها و التهاب نفس‌گیر یک عملیات غافلگیرانه را به لحاظ شنیداری بازتولید می‌کند. در نمونه دوم اما، الگوواره آوایی تغییر ظریف و هدفمندی دارد. تکرار متوالی همخوان صفیری /س/ (در واژگان سمند، صاعقه و سوار) با ایجاد یک جریان هوای مستمر و سوت‌مانند در دهان، خروجی صدای متوالی وزش باد و سرعت خیره‌کننده تاختن را به‌طور فیزیکی در مجرای گفتار شبیه‌سازی می‌کند. این تداوم آوایی بلافاصله با تقطیع و کوبش متراکم همخوان انفجاری /ت/ (در

واژگان طوفان، تیغ، تندر و تکبیر) در هم می‌شکند؛ تضادی که ظنین انفجارها، شلیک‌ها و برخورد قاطع سلاح‌ها را مجسم می‌سازد. وقتی این ترکیب در کنار همخوان لرزشی /ر/ (در واژگان برق، شمشیر، خرمن، سوار، تندر و تکبیر) قرار می‌گیرد، غریب‌یورش و حرکت پرشتاب یگان‌های رزمی را تداعی می‌کند. در این بستر، موسیقی کلام از یک متن توصیفی ساده به یک کنش گفتاری ترغیبی ارتقا می‌یابد تا با القای حس هجوم و تلاطم، سوژه را از انفعال به کنشگری در میدان نبرد سوق دهد.

زبان در رسانه‌های روایی

تلاقی این ساحت‌های دیداری و شنیداری در جامع‌ترین رسانه‌های هنری، یعنی سینما و هنرهای نمایشی (تئاتر مقاومت)، به اوج کارآمدی خود می‌رسد. در تقابل روایی با صنعت سینمای غرب که در پی بازنمایی سایر ملل در موضع انفعال است، کارکرد زبان فارسی در هنرهای دراماتیک اهمیتی راهبردی می‌یابد. در این ساحت، کانون تمرکز بر کاربردشناسی زبان در گفت‌وگونویسی و شخصیت‌پردازی است. مفاهیم فریه و چندوجهی چون پهلوان، زندی، جوانمردی و غیرت در زبان فارسی حامل بار معنایی عظیمی از تلویحات فرهنگی هستند که فاقد هرگونه معادل ترجمه‌ای دقیق در زبان‌های بیگانه‌اند. هنر سینما و تئاتر دفاع مقدس این مفاهیم عمیق و چندلایه زبانی را در قالب کنش‌های شخصیتی، زبان بدن (حرکت‌شناسی و نزدیک‌شناسی صحنه)



و گفت‌وگوهای وابسته به بافت دیداری‌سازی می‌کند. طنز تلخ و گزنده زهندگان در مواجهه با سایه مرگ- که ریشه در سنت قلندری ادبیات کلاسیک دارد- سازوکاری پیچیده دفاع زبانی-روانی است که ماشین تبلیغاتی خصم از تحلیل، خنثی‌سازی و حتی شبیه‌سازی آن کاملاً درمانده است.

باید افزود که در عصر کنونی این هم‌افزایی به فضای مجازی و هنرهای دیجیتال نیز تسری یافته است. نشانه‌شناسی فضای مجازی نشان می‌دهد که چگونه خرده‌روایت‌های هنری در قالب نماهنگ‌های کوتاه و پوسترهای دیجیتال به مقابله با هژمونی گفتمانی دشمن می‌پردازند. در اینجا زبان فارسی در کوتاه‌ترین و گزیده‌ترین شکل خود، یعنی برش‌های شعری یا کلمات قصار، با گرافیک متحرک جفت می‌شود تا در کمترین زمان بیشترین تأثیر را بر ناخودآگاه جمعی بگذارد. در این فضا، سلاح انفرادی در جایگاه امتداد اراده کنشگر حق بازنمایی می‌شود و هر کاربر به یک رسانه-رزمنده تبدیل می‌گردد. در این فضای متکثر، هنر و زبان دوشادوش یکدیگر از سواد رسانه‌ای دفاع می‌کنند تا اجازه ندهند دشمن با تکنیک‌های برجسبزی واقعیت پایداری ملی را تحریف نماید.



برآیند بحث

باید به‌طور جدی بر این نکته تأکید کنم که پشتوانه تمامی این آفرینش‌ها در کالبد ادبیات نهفته است. زبان فارسی با ارجاع مداوم به متون غایب، شبکه‌ای از دلالت‌های معنایی ثانویه خلق می‌کند و ادبیات مقاومت با بازتولید استعاره‌های خودکارشده یا تولید صور خیال‌های نوین به یک پاتک شناختی دست می‌یازد. در یک نگاه کلان و برآیندی، در کارزار همه‌جانبه، ترکیبی و شناختی امروز، هر آفرینش هنری متعهد و آگاهانه در واقع یک کنش گفتاری مقاومت‌جویانه است. زبان فارسی با آن عقبه ستر و هزاره‌ساله در مفهوم‌سازی تقابل‌های دوتایی خیر و شر و تلفیق بی‌نظیر حماسه و عرفان، ماده خام ارزشمندی است که چنانچه در کوره گدازان هنرهای تجسمی، عکاسی، موسیقی، هنرهای نمایشی و سینما با اسلوبی علمی و زیبایی‌شناختی پرورده شود، به مستحکم‌ترین سپر در برابر تهاجم ادراکی بیگانه بدل می‌گردد. بر این اساس، غایت نهایی این درهم‌تنیدگی نشانه‌شناختی، فراروی از یک دفاع مقطعی و دست‌یافتن به یک رستاخیز



آرام‌نوح محمد سرمدی

عمیق و اصیل زبانی، در برابر طوفان سهمگین روایت‌های مسلط و هژمونی رسانه‌ای غرب، همچون کالبدی بی‌جان خلع سلاح و مطلقاً بی‌دفاع خواهد بود. استفاده صحیح از هم‌افزایی این دو ساحت نه یک انتخاب زیباشناختی، بلکه یک ضرورت وجودی و تمدنی در هنگامهٔ پیکار است.

معنایی جاودانه است. در زمانه‌ای که بمباران بی‌وقفهٔ تصاویر در عصر مصرف‌گرایی بصری، لاجرم به سایش دلالت‌ها و بی‌حسی عاطفی سوژه‌ها می‌انجامد، این پیکرهٔ نامیرای زبان و ادبیات فارسی است که نقش نقطه‌اتکای هستی‌شناختی را ایفا می‌کند.

زبان، با استحالهٔ امر گذرا (تکاپوی فیزیکی نبرد) به امر نمادین (حماسهٔ ماندگار)، زخم‌ها و جان‌فشانی‌های تاریخ ما را در شبکه‌ای از رهزگان‌های فرهنگی تثبیت کرده و به یک کلان‌گفتمان ابطال‌ناپذیر بدل می‌سازد. در این افق غایی، هنر چندوجهی مقاومت نه تنها حافظهٔ جمعی یک ملت را از گزند فراموشی و تحریف مصون می‌دارد، بلکه با استمداد از ظرفیت‌های زایا و پنهان آواها، استعاره‌ها و کهن‌الگوهای متون غایب، اثری می‌آفریند که خود، زاینده، رویین‌تن و تا همیشه، شارستان رخنه‌ناپذیر هویت ما خواهد بود.

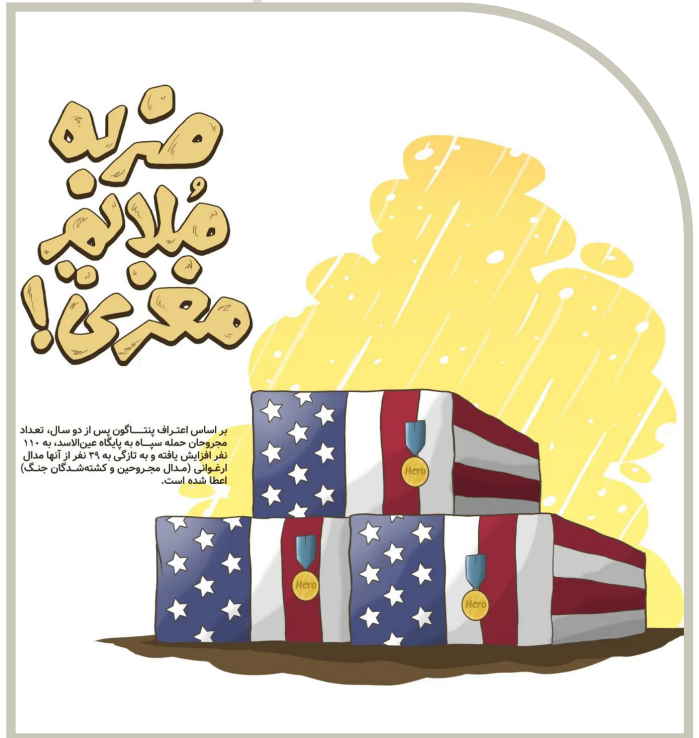
هنر روزگار ما برای استمرار بقا، حفظ اصالت و اثرگذاری راهبردی در این پیکار بی‌امان، گزیری جز بازگشت تحلیلی و پدیدارشناسانه به ژرفای اقیانوس زبان فارسی ندارد؛ چراکه هنر مقاومت، عاری از ریشه‌های



مُکاهبی




مُکاهبی
مُکاهبی
مُکاهبی!





امیرحسین همتی

 Hemmmmat



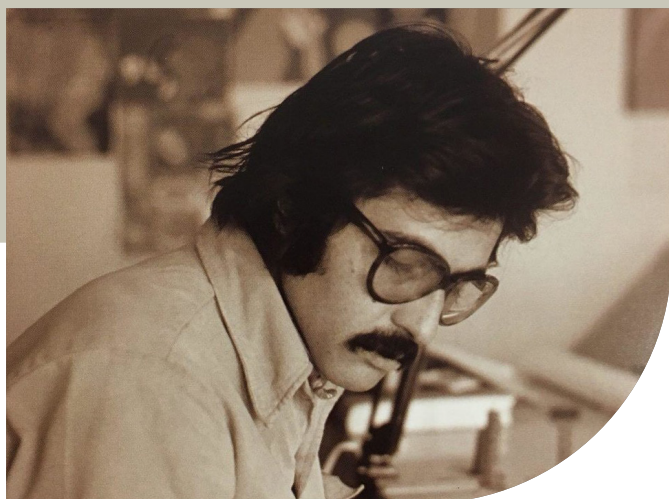
تصویرگر

آمریکایی‌ها خشونت و بی‌رحمی جنگ‌های خود را در روزنامه‌ها، در اخبار شبانه، در مجلات هفتگی‌شان یا در فیلم‌ها نمی‌بینند. حتی در کتاب‌ها هم آن را نمی‌بینند؛ همان جایی که افراد تحصیل‌کرده برای درک ظرافت‌ها و گستردگی موضوع به آن رجوع می‌کنند. پوشش جنگ‌های افغانستان و عراق، با توجه به اینکه بیشتر این کتاب‌ها توسط خبرنگاران آمریکایی همراه با نیروهای ایالات متحده نوشته شده‌اند، اساساً آمریکا محور است؛ مانند کتاب پرفروش «جنگ همیشگی» نوشته دکستر فیلکینز.

برشی از نوشته تد رال، کارتون‌نویست سیاسی آمریکایی در خبرگزاری الجزیره در باب
 ممیزی‌های ایالات متحده و روایت آمریکایی.



آوینی و هنر انسانی



هنرمند متعهد، از منظر شهید سید مرتضی آوینی، فراتر از نقش سنتی یک هنرمند است؛

کوشا ساسانیان

cinemanarrator



روزنامه‌نگار / دانشجوی علوم ارتباطات

آنکه با پیام، معنا و اخلاق همراه باشند؛ بنابراین، از دیدگاه او، سرگرمی و هنر متعهد می‌توانند مخاطب را به تفکر، تأمل و حتی عمل اجتماعی دعوت کنند و نقش تربیتی و فرهنگی مهمی ایفا کنند. هنر و سرگرمی‌ای که صرفاً برای گذراندن وقت یا فرار از واقعیت‌های زندگی باشند، از ارزش واقعی برخوردار نیستند و نمی‌توانند اثر انسانی و اجتماعی پایداری داشته باشند.

یکی از ویژگی‌های اصلی هنرمند متعهد، شناخت عمیق او از جامعه و انسان‌هاست. او نمی‌تواند نسبت به مشکلات، بحران‌ها و دردهای انسانی بی‌تفاوت باشد. هنرمند متعهد با درک دقیق واقعیت‌های اجتماعی، قادر است اثر خود را در خدمت جامعه و ارزش‌های انسانی قرار دهد. این شناخت اجتماعی، همراه با پایبندی اخلاقی و معنوی

او بازتاب‌دهنده حقیقت و وجدان جامعه است و هنر را نه صرفاً به‌عنوان ابزار سرگرمی یا زیبایی، بلکه به‌عنوان وسیله‌ای برای آگاهی‌بخشی، تعالی اخلاقی و معنوی و بازنمایی واقعیت‌های انسانی می‌بیند. آوینی معتقد بود هنر تنها زمانی ارزش واقعی دارد که با انسان‌ها پیوند داشته باشد و بتواند واقعیت‌های پنهان اجتماعی، فرهنگی و تاریخی را به تصویر بکشد. به بیان دیگر، هنرمند متعهد کسی است که با آگاهی و حساسیت نسبت به جامعه و مسائل انسانی و اخلاقی، هنر خود را در مسیر حقیقت و عدالت قرار می‌دهد.

شهید آوینی هرگونه هنر یا سرگرمی سطحی و بی‌معنا را نقد می‌کرد، اما هرگز سرگرمی را نفی نمی‌کرد. او معتقد بود هنر و سرگرمی می‌توانند هم‌زمان لذت‌بخش و تأثیرگذار باشند، به شرط

انسانی و الهی است و همواره در خدمت تعالی انسان و جامعه قرار دارد. هنرمند متعهد، با ترکیب خلاقیت، دانش اجتماعی و تعهد اخلاقی، هنر را به ابزاری برای تغییر مثبت و انتشار حقیقت تبدیل می‌کند. آثار او هم‌زمان زیبا، آموزنده و معنادارند و مخاطب را به تفکر و عمل دعوت می‌کنند. به بیان ساده، هنرمند متعهد پلی است میان حقیقت و زیبایی، میان فرد و جامعه و میان انسان و ارزش‌های الهی؛ آگاهی، اخلاق‌مدار و حساس که با هنر و سرگرمی خود مسئولیت اجتماعی و معنوی خویش را ایفا می‌کند و اثرش فراتر از زمان و مکان، پیام‌آور حقیقت، عدالت و ارزش‌های انسانی می‌شود.

هنرمند، پایه و اساس هنر متعهد را شکل می‌دهد؛ زیرا هنر با زتاب مستقیم روح و شخصیت هنرمند است. هنرمندی که خود با ارزش‌های انسانی بیگانه باشد، نمی‌تواند اثری معنادار و الهام‌بخش خلق کند.

شهید آوینی همچنین هنر و سرگرمی را وسیله‌ای برای ثبت و انتقال حقیقت تاریخی و اجتماعی می‌دانست. به‌ویژه در زمینه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، هنرمندان متعهد موظفانند واقعیت‌های جامعه و تجربه انسانی را با صداقت و دقت هنری ثبت کنند و به نسل‌های آینده منتقل نمایند. آثار چنین هنرمندانی نه تنها حافظ خاطرات و تجربه‌های انسانی هستند، بلکه روحیه امید، مقاومت و پایداری را در جامعه تقویت می‌کنند. هنر متعهد، با بازنمایی واقعیت‌های انسانی و اجتماعی، مخاطب را با عمق معنوی و اخلاقی وقایع مواجه می‌سازد و امکان درک و تأمل را برای او فراهم می‌کند.

ویژگی دیگر هنرمند متعهد، توانایی تأثیرگذاری مثبت و الهام‌بخشی به مخاطب است. اثر او باید انسان‌ها را به تفکر، تأمل و اقدام سوق دهد و نه صرفاً جنبه گذرا و سطحی تفریحی داشته باشد. از دیدگاه آوینی، هنر و سرگرمی متعهد پلی میان حقیقت و زیبایی، واقعیت و آرمان، و فرد و جامعه است. هنرمند متعهد با خلاقیت، شناخت جامعه و تعهد اخلاقی، پیام خود را به شکلی جذاب و صادقانه ارائه می‌دهد و مخاطب را به تعامل ذهنی و عاطفی دعوت می‌کند. هرگونه تقلید کورکورانه و تجمل‌گرایی، از نظر آوینی، فاصله گرفتن از مسیر حقیقت و تعهد است و ارزش واقعی هنر و سرگرمی را تهدید می‌کند.

در نهایت، از نگاه شهید سید مرتضی آوینی، هنرمند متعهد نه تنها خالق اثر هنری، بلکه عهده‌دار مسئولیتی اخلاقی و اجتماعی در برابر انسان‌ها و جامعه است. هنر و سرگرمی او وسیله‌ای برای آگاهی‌بخشی، تحقق حقیقت و ترویج ارزش‌های



هُنَر مُرد شناس هند پرور ور

آنچه باید درباره هنر و سید علی خامنه‌ای بدانیم

ملی، محافل شعر سالیانه بیت رهبری، دیدارهای متمادی با اهالی هنر، شناخت او از چهره‌های شاخص هنری قدیم و جدید ایران - نظیر پزتره‌های دقیقی که از مولانا ترسیم می‌کرد - و تسلطی که بر هنرمندان بین‌المللی و مترجمان معاصر داشت، جملگی او را به مدیری قدرشناس فرهنگی بدل می‌کرد؛ مدیری جریان‌ساز که حتی تهیه‌کنندگی هم می‌کرد. او سرمایه‌گذار آثاری چون «محمد رسول‌الله» هم بود؛ رهبری که با تسلط مثال‌زدنی، همه خانواده هنر و ادبیات را به احترام به خود وامی‌داشت.

سید علی خامنه‌ای هم از فردوسی و مولانا و سعدی می‌دانست، هم از فروغ و پروین و شاملو. هم جلال را می‌شناخت، هم ویکتور هوگو را. او بیش از هزار رمان روسی را فقط در مسیر و در اتوبوس مطالعه کرده بود. نه فقط مطالعه، بلکه او بر هر نثر و نظم

امیرمهدی دامرودی

amirmahdi.damroudi@gmail.com



کارشناسی روانشناسی

نه و چهل دقیقه صبح شنبه، ۹ اسفند، ایران نه فقط رهبری فرزانه، سیاسی، زبردست، دلسوز و یگانه، نه فقط پدری مهربان، بلکه مهم‌ترین چهره هنری تاریخ معاصر خود را از دست داد. سید امینی که بی‌آنکه تصدی وزارت فرهنگ و ارشاد ایران را به دست بگیرد، بلاشک برترین سیاست‌گذار فرهنگی-هنری این مرز و بوم بود. سید علی خامنه‌ای، متمایزترین رهبر ایران در عرصه شعر و ادبیات فارسی، موسیقی و سینما، و چهره‌ای هنرشناس و هنرمند بود؛ کسی که اثری ماندگار و جاودان بر مهم‌ترین رویدادهای هنری-فرهنگی کشور و بزرگداشت‌های ادبی داشت. نمایشگاه کتاب، کنفرانس بین‌المللی حافظ، سرود

حاشیه می‌زد، نکته‌های فرامی‌گرفت و مطلبی می‌افزود. می‌سرود (با تخلص شعری «امین») و می‌نوشت. بله، سید علی خامنه‌ای حتی درباره موسیقی کتاب نوشته است.

اما چنین چهره برجسته‌ای، هنر را چگونه تعریف می‌کرد؟ چه جایگاهی برای آن قائل بود و چه منزلگاهی را شایسته و درخور این کوشش انسانی می‌دید؟ این ملامت هشیار و ناهشیار انسان، که از افکار و عواطف او برگرفته می‌شود، چگونه رضایت قلبی سید امین انقلاب را به همراه داشت؟ سید علی خامنه‌ای، رهبر شهید و صالح، چه رسالتی برای هنر انقلابی در ذهن داشت؟

حقیقت این است که رهبر شهید، قریحه هنری را هدیه‌ای الهی می‌دانستند که از جانب خدا به انسان اعطا می‌شود و هنرمند مکلف است لوازم پرورش این عطیه را در خود فراهم کند. انسان در برابر این نعمت مکلف است. ایشان فرموده‌اند: «یکی از دوستان از هنر به عنوان جواهر سفید تعبیر کردند. آری، هنر گوهر بسیار گران‌بهایی است که ارزش و گران‌بهایی آن فقط بدین جهت نیست که دل‌ها و چشم‌هایی را به خود جذب می‌کند - خیلی از چیزهایی که هنری نیست، ممکن است چشم‌ها و دل‌هایی را به خود جذب کند - نه، این یک موهبت و عطیه الهی است. حقیقت هنر - هر نوع هنری - یک عطیه الهی است. اگرچه بروز هنر در چگونگی تبیین است، اما این، همه حقیقت هنر نیست؛ پیش از تبیین، یک ادراک و احساس هنری وجود دارد و نکته اصلی آنجاست. بعد از آنکه یک زیبایی، یک ظرافت و یک حقیقت ادراک شد، از آن هزار نکته باریک‌ترز موکه گاهی آدم‌های غیر هنرمند نمی‌توانند یک نکته‌اش را هم درک کنند، هنرمند با همان روح هنری و با آن چراغ هنر که در درون او برافروخته شده است، ظرایف و دقایق و حقایق را ابراز می‌کند. این می‌شود هنر واقعی و حقیقی که ناشی از یک ادراک و یک بازتاب و یک تبیین است. البته هر هنرمندی به‌تنهایی یک دیاست و این خاصیت هنری است که در وجود

اوست. اگر انسان فرصت می‌کرد تا غمگسارانه پای دل هنرمندان بنشیند، دنیای عجیب و زیبایی می‌دید؛ آمیخته‌ای از غم‌ها و شادی‌ها، آرزوها و نگرانی‌ها و آرمان‌ها...»

ایشان اما رسالت‌های هنرمند انقلابی، هنرمند متعهد را بارها در سخنان خود گوشزد کرده‌اند.

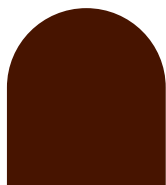
تعهد در قبال فرم و مضمون

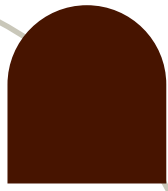
هنرمند هم در باب فرم و قالب هنر خودش و هم در قبال مضمون تعهد دارد. کسی که قریحه هنری دارد، نباید به سطح پایین اکتفا کند. این یک تعهد است. هنرمند تنبل و بی‌تلاش، هنرمندی که برای تعالی کار هنری خود و ایجاد خلافت تلاش نمی‌کند، در حقیقت به مسئولیت هنری خود در قبال قالب عمل نکرده است. هنرمند باید دائم تلاش کند. البته ممکن است انسان زمانی به جایی برسد که بیش از آن نتواند تلاش کند - بحثی نیست - اما تا آنجایی که می‌تواند، باید برای اعتلای قالب هنری تلاش کند. این تعهد در قبال قالب، بدون یک احساس شور و عشق و مسئولیت - البته این شور و عشق هم مسئولیت است؛ آن هم یک دست قوی است که انسان را وادار به کاری می‌کند و نمی‌گذارد احساس تنبلی و تن‌آسایی او را از کار باز دارد - به دست نمی‌آید.

علاوه بر این، تعهد در قبال مضمون است. ما چه می‌خواهیم ارائه بدهیم؟ اگر انسان محترم و عزیز است، دل و ذهن و فکر او هم عزیز و محترم است. نمی‌شود هر چیزی را به مخاطب داد، فقط به صرف اینکه او نشسته و به حرف‌های ما گوش می‌دهد. این تعهد به فرم و مضمون، استاندارد است که رهبر هنری انقلاب برای اهالی و دوستداران هنر مشخص کرده‌اند؛ اینکه ما در هر هنری باید به بالاترین سطح تکنیک و قالب دست پیدا کنیم و به کم راضی نشویم؛ چراکه دریچه انتقال مضمون از همین فرم می‌گذرد.

هنر را از شکل گالای تجملی خارج کنید!

این جمله راهم شهید آوینی گفته‌اند و هم شبیهش





را اینگمار برگمان نقل کرده است. برگمان گفته است: «هنر، خوراک روزانه روح است، نه تجملی برای فراغت.» هنر، به گونه‌ای تمایل به کمال هم هست؛ کمالی که شرایطش باید برای همه اقشار جامعه فراهم گردد. حضرت آقا درباره این مسئله فرموده‌اند: «هنرمندان، زبان رسای هنر را در خدمت انقلاب و اسلام، که عزیزترین سرمایه مردم است، به کار گیرند و این عطیه الهی را صرف تعالی افکار مردم کنند و هنر را از آمیزش با مظاهر زبان بار فرهنگ بیگانه رها سازند. هنر را با حفظ تعالی آن به میان مردم برند و در ذهن و دل آنان وارد کنند و از شکل کالای تجملی و مخصوص گروهی خاص خارج سازند.»

بردن هنر به میان مردم به افسانه پرومته می‌ماند؛ آن‌گاه که پرومته آتش را از میان خدایان ربود و به مردم هدیه کرد. در ایران اسلامی، رسالت هر متخصصی - در اینجا، هنرمند انقلابی - این است که این توشه خود را به میان مردم ببرد.

جهت‌گیری کار هنری باید دقیق و درست باشد

هنر در طول تاریخ هرگز بی‌طرف نبوده است. «هنر برای هنر»، بزرگ‌ترین فریب فلسفه هنر نظام سلطه است. آوینی با هوشمندی جمله دقیق و نقطه‌زنی دارد که با بیان رهبر شهید انقلاب مطابقت دارد. او می‌گوید: «هنر اگر برای هنر نباشد، جز ذیل بیرق خدا هم نباید باشد.» این جمله اصلاً تأیید هنر برای هنری نیست که نظام سلطه برای کنترل دیگران و خلع سلاح معنوی و فکری آنان مطرح می‌کند؛ ابداً این‌گونه نیست. مقصود از هنری که آوینی وجود آن را تقریباً به رسمیت می‌شمارد، اما آن را ارزش والا نمی‌نهد، همان تصعید فرویدی است: مشغولیت انسان به هنر، به عنوان نیاز روانی که جنبه روان‌شناختی دارد. وگرنه هم سید شهیدان اهل قلم و هم رهبر شهید انقلاب، نگاهشان به هنر، ذیل هدفمندی و جهت‌مندی آن تعریف می‌شود:

«بعضی کسان می‌گویند در هنر متعهد، کلمه اول با

کلمه دوم تناقض دارد. هنر یعنی آن چیزی که مبتنی بر تخیل آزاد انسان است و متعهد یعنی زنجیر شده. این دو چگونه با هم می‌سازد؟ این یک تصور است؛ البته تصور درستی نیست. بحث مسئولیت و تعهد هنرمند، قبل از هنرمند بودن او، به انسان بودن او برمی‌گردد.»

یعنی سید علی حسینی خاکنه‌ای، هنر را به مثابه ابزار آگاهی‌بخشی و روشنگری می‌دید؛ ابزاری، و شاید به تعبیر درست‌تر، سلاحی نرم و مؤثر برای انقلاب اسلامی. رهبر انقلاب در این باره فرموده‌اند:

«فکر انقلابی و توحیدی و الهی در صف‌آرایی با فکر شیطانی و اهریمنی قرار گرفته است. ما که اهل هنریم. شما را می‌گوییم و از زبان شما حرف می‌زنم. باید این مایه هنر را به کار ببریم و غلیظ کنیم و شاعر و نویسنده و هرگونه هنرمند دیگری در خدمت این تفکر مقدس قرار بگیرند و از هنر و مایه هنر و ابزار هنر حداکثر استفاده را بکنند. چیزی که خیلی مهم است، این است که به کار بردن هنر باید، مثل همه ابزارهای دیگر که حامل یک فکر هستند، جهت‌گیری بسیار خیلی دقیق و روشن و درست باشد و دچار اشتباه در جهت‌گیری نشود.»

این بیانات یعنی از نظر حضرت آقا، هنر نه تنها باید جهت‌گیری داشته باشد، بلکه هنرمند باید حق‌شناس و واقع‌نگر باشد؛ جهت‌ها و جریان‌ها را بشناسد و از امکانات هدیوم هنری خود در راستای این جهت‌گیری بهره‌برد.

حقیقت را بفهمید و تبلیغ کنید

در یکی از دروس مهم نویسندگی قاعده‌ای هست که تحت عبارت انگلیسی write about what you know معنا می‌شود؛ یعنی درباره چیزی بنویس که آن را می‌شناسی، یا بهتر: آنچه را زیسته‌ای روایت کن. این گزاره اشاره می‌کند که انسان چیزی را که تجربه کرده، بهتر و زیباتر و دقیق‌تر روایت می‌کند.

برای همین اکثر کتب نویسندگی، هنرمند را به گسترش تجربه‌های زیسته خود تشویق می‌کنند؛



چیزی که نمونه آن را مثلاً در بازیگری و در سبک خاص «متداکتنینگ» می‌بینیم.

رهبر انقلاب، رسالت هنرمند انقلابی را تبلیغ و تبیین و لازمه آن را شناخت می‌دانستند. ایشان فرموده‌اند: «مهم‌ترین وظیفه [انسان هنری و فرهنگی] هم تبلیغ و تبیین است: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ.» این یک معیار است. حقیقتی را که درک می‌کنید، آن را تبیین کنید. کسی انتظار ندارد برخلاف آنچه می‌فهمید حرف بزنید؛ نه، آنچه را که می‌فهمید بگویید. البته برای اینکه آنچه می‌فهمید درست و صواب باشد، باید تلاش و مجاهدت کنید؛ چون در حوادث فتنه‌گون، شناخت عرصه دشوار است، شناخت اطراف قصه دشوار است، شناخت مهاجم و مدافع دشوار است، شناخت ظالم و مظلوم دشوار است، شناخت دشمن و دوست دشوار است. اگر بنا باشد یک شاعر هم مثل دیگران گول بخورد، فریب بخورد و بی‌بصیرتی به سراغش بیاید، این خیلی دون شأن یک انسان هنری و فرهنگی است. پس باید حقیقت را فهمید؛ بعد هم همان حقیقت را تبلیغ کرد. نمی‌شود با شیوه‌های سیاسی - شیوه‌های سیاستگران و سیاستمداران - در عالم فرهنگ حرکت کرد؛ این خلاف شأن فرهنگ است. در عالم فرهنگ باید گره‌گشایی کرد، باید حقیقت را باز کرد، باید گره‌های ذهنی را باز کرد. و این تبیین لازم دارد؛ یعنی همان کار انبیا.»

این جمله آخر معنای بسیار بزرگی دارد. سید امین، نقش هنرمند را به نقش انبیا تشبیه می‌کند! هنرمند را نوعی رسول می‌داند. این، جایگاه حقیقی هنرمند متعهد در نگاه رهبر شهید است.

حقیقت هنر دینی

«هنر دینی» عبارت آشنا، پرنقش و پرهناقش‌های است. اینکه آیا هنر دینی اساساً وجود خارجی دارد یا نه، چه چیزی هنر دینی محسوب می‌شود و چه تعریفی می‌توان بر آن بار کرد، مسئله‌ای مهم است که آقای خامنه‌ای آن را به روشنی توضیح داده‌اند. ایشان، در پاسخ به این دغدغه، فرموده‌اند:

«هنر دینی به‌هیچ‌وجه به معنای قشری‌گری و تظاهر ریاکارانه دینی نیست و این هنر لزوماً با واژگان دینی به‌وجود نمی‌آید. ای بسا هنری صد درصد دینی باشد، اما در آن از واژگان عرفی و غیردینی استفاده شده باشد. نباید تصور کرد که هنر دینی آن است که حتماً یک داستان دینی را به تصویر بکشد یا از یک مقوله دینی، مثلاً روحانیت و غیره، صحبت کند. هنر دینی آن است که بتواند معارفی را که همه



مؤخره

هم‌نشینی هنر و سید علی خامنه‌ای، احتمالاً از قرین‌ترین ترکیب‌هایی است که واژگان در تاریخ خویش به چشم دیده‌اند. این هنرمرد یکه‌تاز و بی‌مانند، چنان درباره‌ی هنر و ادبیات سخن گفته که فقط گوشه‌های ناقص و ناکافی و ناچیز از آن در این دو هزار و اندی کلمه قابل روایت بود؛ دو هزار کلمه‌ای که حاصل باور من به او بود. این متن، قصه‌ی ایمان من به این مرد تکرارنشدنی بود که از کنار همین هنر می‌گذرد. هرچه بیشتر در لابه‌لای صحبت‌های گدار و برگمان و هیچکاک و آوینی و آیزنشتین و سید فیلد و بیضایی و کیارستمی و دیگر متفکران حوزه‌ی فلسفه‌ی هنر-به‌ویژه سینماگران-گشت زدم، بیشتر به تسلط این رهبر متواضع پی بردم که از دانش خود فخر نمی‌فروخت.

هنر، دریچه و دلیل اقتدای من به علی خامنه‌ای بود؛ که کم‌کم به دیگر حوزه‌ها هم تسری یافت. و این نوشتار، ادای دینی بود به کسی که در حضورش، در اطمینان و تکیه بر او، هسکوت بودم؛ سکوتی از جنس گناه. پس این یادداشت کوششی شد تا ذره‌ای از دریای دانش این مرد، تبلوری دوباره یابد؛ برای هر کسی که خدا مقدر کند این نوشته را بخواند. امیدوارم این متن، به شناخت بهتر شما از معمار هنر انقلاب اسلامی، شهید سید علی خامنه‌ای کمک کند و امیدوارم این شهید حسینی مرا به خاطر کاستی‌هایی که در حق او کردم، حلال کند.

ادیان، و بیش از همه دین هبیین اسلام، به نشر آن همت گماشته‌اند- و جان‌های پاکی در راه نشر این حقایق نثار شده است- نشر دهد، جاودانه کند و در ذهن‌ها ماندگار سازد. این معارف، معارف بلند دینی است؛ این‌ها حقایقی است که همه پیامبران الهی برای آوردن آنها به میان زندگی بشر، بارهای سنگینی را تحمّل کردند. نمی‌شود ما اینجا بنشینیم و تلاش‌های زنده‌ترین انسان‌های عالم را، که مصلحان و پیامبران و مجاهدان راه خدا بودند، تخطئه کنیم و نسبت به آن بی‌تفاوت بگذریم. هنر دینی این معارف را منتشر می‌کند. هنر دینی عدالت را در جامعه به صورت یک ارزش معرفی می‌کند؛ ولو شما هیچ اسمی از دین و هیچ آیه‌ای از قرآن و هیچ حدیثی در باب عدالت، در خلال هنرتان، نیاورید. مثلاً هیچ لزومی ندارد که در محاورات سینمایی یا در تئاتر، نام و یا شکلی که نماد دین است، وجود داشته باشد تا حتماً دینی باشد، نه. شما می‌توانید در باب عدالت، رساترین سخن را در هنرهای نمایشی بیاورید؛ در این صورت، به هنر دینی توجه کرده‌اید.

آن چیزی که در هنر دینی به شدت مورد توجه است این است که این هنر در خدمت شهوت و خشونت و ابتذال و استحاله‌ی هویت انسان و جامعه قرار نگیرد. هنر دینی را نباید با هنر قشری و تحجّرگرا- و به تعبیر دوستان، پیروی از روش‌های فلان مجموعه جاهل و نادان- اشتباه کرد. بی‌خود به خودتان تهمت نزدیک! هنر دینی عبارت است از هنری که بتواند مجسم‌کننده و ارائه‌کننده آرمان‌های دین اسلام، که البته برترین آرمان‌های ادیان الهی است، باشد.»

سُرایه

چند دوییتی برای شهید مجتبی ساجدی
'شهید سه‌روزه جنگ'

گلای خونه پژمردن عزیزم
تو رو از پیش من بردن عزیزم
بخواب آروم! ببین از آسمونا
برات گهواره آوردن عزیزم

غمای کل عالم سهم من شد
گل من هم فدایی وطن شد
می‌گفتم رخت دومادیش ایشالا...
سه روز بعد، قنداقه‌ش کفن شد

چرا دستای نازت سرده مادر؟
فدای قامتت، هم درج مادر
لیاس نو مبارک باشه اما
کفن واسه ت گشاده مرد مادر...

نپرس از علت حال نزارم
بذار از غصه‌ی تو خون بیارم
سه‌روزه سهم دیدار منی که
برات نه ماهیه چشم انتظارم

وطن! چی کرده توو خاک توریشه؟
که خاکت بوی خون می‌ده همیشه
بنازم مادراو بچه‌هاتو
شهیدی از شهیدی زاده میشه

امیرحسین پورعزیز

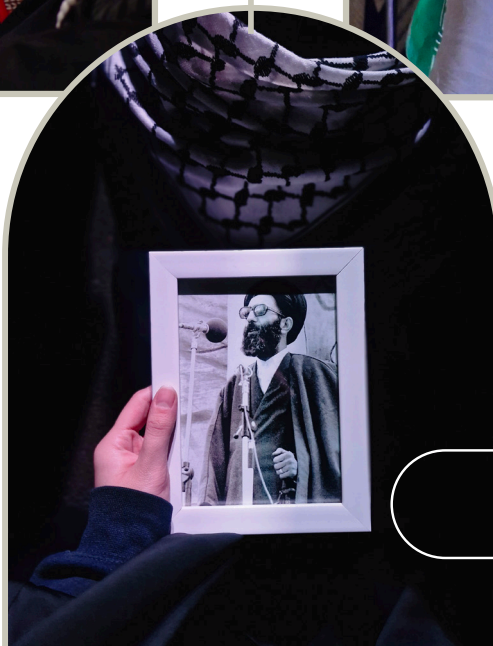
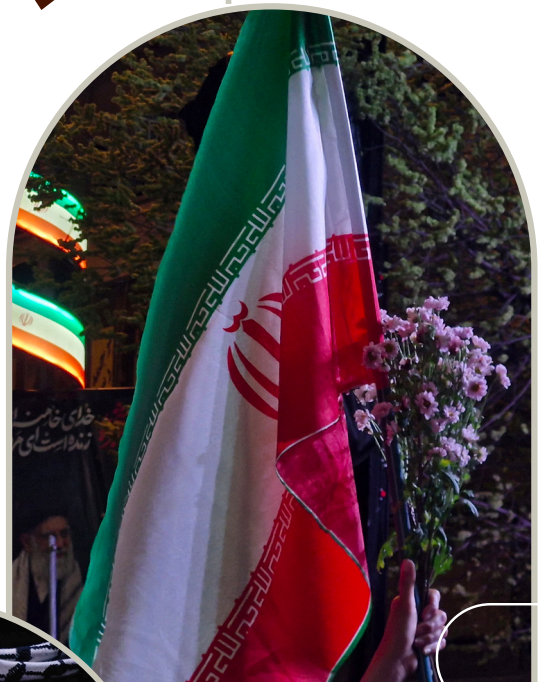
s_nayamadan



کارشناسی روانشناسی



نگاره



زینب مبشری

asime_h



کارشناسی مشاوره

در این روزگار که ما بیش از هر چیز به امید و ایمان احتیاج داریم، مگذار ناامیدی، روزنی به اندازه سر سوزنی در قلبت پیدا کند و از آنجا هجوم بیاورد. امید را برای روزهای بد ساخته‌اند؛ چراغ را برای تاریکی. انسان اگر با مشقت و درد و مصیبت روبه‌رو نمی‌شد، نه به چیزی ایمان می‌آورد، نه به آینده‌ای دل می‌بست و نه از امید، سلاحی می‌ساخت به پایداری کوه. دردهای سخت و عمیقی در جهان ما وجود دارد؛ اما آنچه که بتواند کمر یک انسان مبارز را بشکند، وجود ندارد.

نادرا براهیمی، آتش بدون دود



قاب‌های ماندگار

فرم‌های محتواسازی که از قلب دشمن عبور می‌کنند



تاب‌آوری اجتماعی یکی از کلیدی‌ترین نقاط در جنگ‌هاست؛ تا جایی که بسیاری از تحلیلگران از آن به‌عنوان تنها عامل تعیین‌کننده پیروزی یا شکست نام می‌برند و اذعان دارند همتی که یک روز بیشتر بجنگد، برنده است.



انتخاب شود، اثرماندگار خواهد شد. جنگ حال حاضر ما، جنگ با ابرقدرت‌های دنیاست. ملت ایران که همواره در طول تاریخ ضداستکباترین ملت بوده، حال به اوج عزت‌مندی و غرور ملی احتیاج دارد؛ پس فرمی مناسب تصویرسازی است که به‌خودی‌خود عامل تهی‌شدن این مفهوم نشود. دقیقاً برخلاف رژیم جعلی صهیونیستی که از فرم‌هایی چون کاریکاتور برای تصویرسازی استفاده می‌کند و این یعنی عدم درک درست نسبت به اصالت هنر. فرم‌های مناسبی برای اجرا وجود دارد که هرکدام از ما می‌تواند با استفاده از آن‌ها اثری خلق کند که در حافظه تاریخی ملت ماندگار شود. این تصویرسازی می‌تواند در چند فرم اصلی ظاهر شود که با ارائه چند پیشنهاد خلاقانه، فرم‌های آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

مهدی نصرتی

mahdi2003.20@gmail.com

کارشناسی مهندسی هوافضا



هنر نقش اساسی در تقویت یا کاهش تاب‌آوری اجتماعی ملت‌ها دارد و این نقش، در برهه حساس جنگ به‌راحتی قابل درک است. هنرمند می‌تواند با خلق یک قاب ماندگار، چنان روحیه‌ای به میدان‌نبرد ببخشد که پیروزی را برای ملت تضمین کند. می‌تواند همبستگی جامعه را به اوج خود رسانده و آن را همچون دژی مستحکم در مقابل دشمن بنا کند. هنرنمایی‌های بسیاری بوده‌اند که بسیار مؤثر واقع شده‌اند؛ از اشعار فردوسی در برابر مغولان گرفته تا خوانندگی جولیا پتروس لبنانی و حتی اثر محسن چاوشی در جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان. اما این تصویرسازی ماندگار، ویژگی‌های مهمی دارد که از مهم‌ترین آن‌ها، شناخت مخاطب و فرهنگ اوست. این ویژگی در انتخاب فرم مؤثر بسیار حائز اهمیت است؛ به‌طوری‌که اگر فرم مناسب برای تصویرسازی



۱. تصویرسازی ذهنی با واژه‌ها

این مورد با استفاده از خلق واژه‌ها یا کنار هم قرار دادن واژه‌های مناسب، تصویری را در ذهن مخاطب القای کند که بازتابی منسجم از پیام مدنظر است؛ مانند اشعار خواننده‌ها یا شاعران، کتاب‌های نویسندگان یا تولید ادبیاتی خاص و متناسب با فضای جنگ که شامل برخی عبارات یا اصطلاحات نوظهور نیز می‌شود. نمونه موفق این سبک، سروده «همد نبودی بینی» در دوران دفاع مقدس است که در اوج سادگی، واژه‌ها به قدری پرمعنا در کنار هم قرار گرفتند که تصویر آزادسازی خرمشهر را به شکل زیبایی به نمایش می‌گذارند. یکی از پیشنهاد‌های فرمی مناسب برای برهه جنگ در جهت انسجام ملی، تولید سرودهای جمعی متناسب است. در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، بسیار از این فرم استفاده شد؛ تا جایی که برخی از سرودها تا به امروز تصاویر ماندگاری در ذهن‌های ما خلق کرده‌اند.

۲. تصویرسازی طبیعی

این قاب‌ها در واقع برگرفته از واقعیت هستند؛ قاب‌هایی مانند تصویربرداری از یک موقعیت خاص در میدان نبرد تا خلق یک نماد در میادین اصلی شهرها. ظرافت‌هایی در خلق این قاب‌ها وجود دارد که در ماندگار شدنشان دارای اهمیت بالایی است. زیبایی‌شناسی در قاب‌های طبیعی، ظرافتی است که باید در خلق آن‌ها رعایت شود. از منظر زیبایی‌شناسی، برای خلق یک تصویر مناسب باید از ترکیب‌بندی، زاویه و نورپردازی مناسب بهره برد. چند فرم مناسب برای رسیدن به یک قاب ماندگار پیشنهاد می‌شود:

تصویر ضد نور:

عکس‌های ضد نور روش بسیار خوبی برای انتقال حس رهزآلود بودن، احساسات و حالت تصویر به بیننده است. در این حالت، سوژه به صورت تیره و بدون جزئیات در برابر یک پس‌زمینه روشن قرار می‌گیرد. این نوع عکاسی زمانی اتفاق می‌افتد که منبع نور قوی در پشت سوژه قرار گیرد و باعث شود که سوژه به صورت سایه‌ای تاریک دیده شود؛ در حالی که پس‌زمینه به خوبی روشن است. در نتیجه، جزئیات داخلی سوژه به چشم نمی‌آید و فقط شکل کلی و بیرونی آن مشخص می‌شود. این تصاویر به خوبی می‌توانند صحنه‌های حساس جنگ را به تصویر بکشند.



است و حس همدردی را در مناطق آسیب‌دیده بیشتر القای کند.

۳. تصویرسازی مصنوعی

منظور از تصویرسازی مصنوعی، هنر نوع تصویرسازی است که بدون استفاده از عناصر واقعی خلق می‌شود و در واقع تصویری است که هنرمند آن را می‌سازد. در این نوع تصویرسازی، بستر بهره‌گیری از خلاقیت به شدت مهیاست. فرم‌های بسیار متنوع و فراوانی وجود دارد، اما به چند پیشنهاد مناسب برای استفاده در تصویرسازی‌ها اشاره می‌کنیم:

خطاطی: خط، عنصر بسیار مهمی در رساندن پیام است. در فرم‌های مختلف ارائه محتوا، خط از مهم‌ترین المان‌هاست. خط می‌تواند یک طرح مرده رازنده کند و به همان شکل، یک خط اشتباه می‌تواند طرح را تماماً بمیراند. از خط برای انواع تولیدات تصویری استفاده می‌شود؛ پس دارای اهمیت فراوانی است. اهمیت خطاطی در نوع نگارشی است که با محتوا ارتباط دارد. خطوط مفهوم دارند؛ از تیز بودن و نرم بودن حروف گرفته تا ارتفاع و وزن آن‌ها، هر کدام مفهوم خاصی را منتقل می‌کنند که اگر با محتوا هم‌خوانی نداشته باشد، اثرگذار نخواهد بود و مانند فوتبالیستی است که لباس آتش‌نشانی به تن کرده است! خطاطی شکسته و نستعلیق در این برهه به شدت کاربردی‌اند. به دلیل ماهیت ایرانی‌شان، اثر زیادی در خلق تصاویر دارند و گاه به تنهایی یک طرح کامل محسوب می‌شوند.

خط در دنیای دیجیتال به صورت «فونت» نمایان می‌شود. انتخاب فونت‌های مختلف نیز به شدت مهم است. به طور کلی می‌توان فونت‌ها را به دو دسته کلاسیک و فانتزی دسته‌بندی کرد. فونت‌های کلاسیک می‌توانند حس اقتدار، جدیت و احساسات غمناک را القا کنند؛ بنابراین، در تولیداتی که حامل این پیام‌ها هستند، باید از فونت‌های کلاسیک استفاده شود. در مقابل، فونت‌های فانتزی در این برهه برای ارائه مطالب خبری یا احساسات مثبت کاربرد دارند.

تصویر از زاویه پایین (Low Angle):

منظور از این نوع تصاویر، تصویربرداری از زاویه پایین سوژه است. این نما معمولاً برای نمایش قدرت و برتری شخصیت بالادست و ضعف و آسیب‌پذیری شخصیت پایین دست به کار می‌رود؛ همچنین سوژه را قوی‌تر، مهم‌تر و حتی باشکوه‌تر نشان می‌دهد. می‌توان در مکان‌هایی که مورد اصابت قرار گرفته‌اند و المانی با صلابت در آن‌ها باقی مانده است، این‌گونه تصویربرداری کرد؛ یا تصویر پرچم ایران در نقاطی خاص و تصویر یک امدادگر یا نیروی رزمنده، برای نشان دادن قدرت و شکوه به این شکل ثبت شود.



تصویربرداری اول شخص در میدان:

این نما کاملاً حس حضور در صحنه را القا می‌کند. زمانی که محیط یا سوژه‌ها در فضایی قرار دارند که برای درک حس آن لحظه، مخاطب باید در صحنه حاضر باشد، از تصویر اول شخص برای القای این حس استفاده می‌شود؛ مثل تصویر اول شخص در مصاحبه با مردم در تجمعات که انگار شخص، حس مردم را مستقیماً از آن‌ها دریافت می‌کند. نه اینکه بخواهد از تصویر سوم شخص استفاده شود و صرفاً حس دیدن یک مصاحبه را داشته باشد. همچنین این نما در بازدید از صحنه‌های جنگ نیز بسیار مؤثر

پوسترمفهومی:

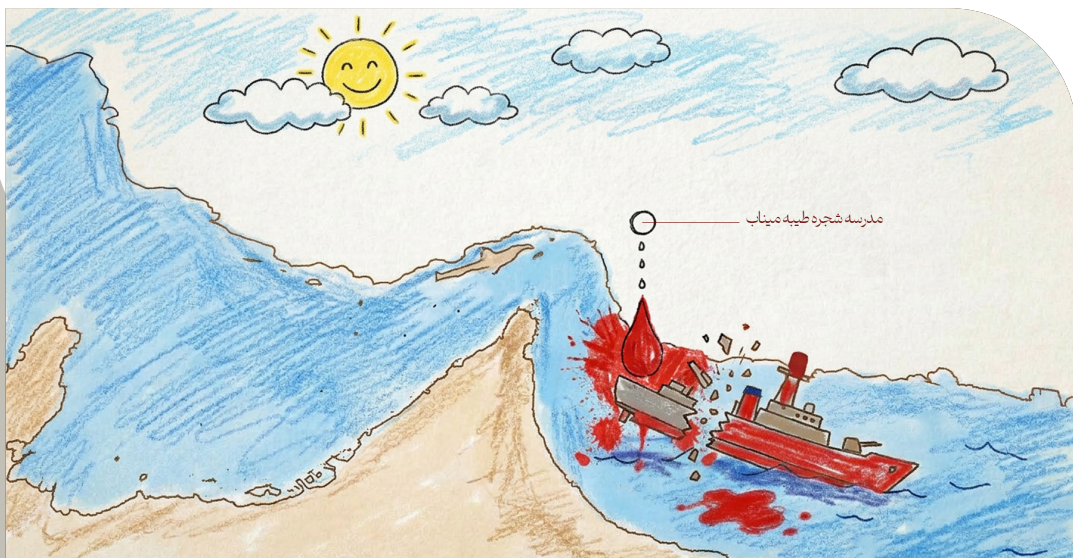
پوسترهای مفهومی گاه جریان ساز می‌شوند. در این فرم، خلاقیت و ایده حرف اول را می‌زند؛ ایده‌هایی که به صورت غیرمستقیم مفاهیمی را می‌رسانند که تأثیرشان به مراتب بیشتر از یک پیام مستقیم است. پوسترهای مفهومی که از ترکیب و ادغام چند تصویر به ظاهر نامرتبط ساخته می‌شوند، از چند جهت به افزایش تاب‌آوری اجتماعی کمک می‌کنند: نخست، تأثیر خود تصویر و پیامی که در بر دارد؛ دوم، نشان‌دهنده زنده‌بودن خلاقیت در جامعه است؛ یعنی خواص خوش‌ذوق جامعه هنوز کار می‌کنند و امیدوارند.

نقاشی‌کودکانه:

همواره گفته‌اند: «آنچه از دل برآید، بر دل نشیند.» نقاشی کودکانه زبان دل کودک است و انتقال شمه‌ای از یک مفهوم مرتبط با کودکان از زبان خود کودک به مخاطب، بسیار مؤثرتر است؛ به‌ویژه آنکه می‌تواند در بسیاری از موارد، احساسات کودکانی را که مورد ظلم واقع شده‌اند به تصویر بکشد.

پیشنهادهای ارائه‌شده، برای اثرگذاری بیشتر در راستای افزایش امیدآفرینی مردمی است. هرالمانی که بتواند نشان‌دهنده قدرت ملی باشد، هرالمانی که باعث اثرگذاری در تفکر افراد شود و هرالمانی که بتواند زنده‌بودن جامعه را به مخاطب القا کند، عاملی برای افزایش امیدآفرینی در مردم است که این خود عامل اصلی تاب‌آوری اجتماعی به شمار می‌رود و تاب‌آوری اجتماعی بالا نیز نمود خود را در خیابان‌ها به‌منصه ظهور می‌رساند.

هرچند به‌جز موارد گفته‌شده، قطعاً فرم‌های دیگری نیز وجود دارند که به‌شدت می‌توانند اثرگذار باشند. اهمیت در خلاقیت است؛ خلاقیت در انتخاب فرم مناسب برای انتقال پیام مدنظرتان. گاهی یک حرکت مبتنی بر فرم به محتوایی‌ترین اثر بدل شده و یک قاب ماندگار خلق می‌کند که اثر تخریب آن در قلب دشمن، حتی تا سال‌ها مشهود می‌ماند.



نگاره



زینب هبشری

asime_h



کارشناسی مشاوره

گرد هم آمدیم و فکر کردیم که چطور می‌توانیم رنگ‌وبوی جدیدی به تجمعات هم‌وطنان ایران دوستانه بدهیم. در انبوه ایده‌ها، یک ایده روشن‌تر می‌درخشید: ما می‌خواستیم آنچه را که در دل مردم حاضر در صحنه می‌گذرد، روی پارچه متبلور کنیم؛ می‌خواستیم هنر را با آرمان و ارزشی که در اعماق قلبمان رسوخ کرده است، ترکیب کنیم. آن ایده پرنور، پارچه‌نویسی زنده در میان جمعیت و تزریق جلوه بصری جدید به میدان بود.

همدل و هماهنگ شدیم و تقسیم کار کردیم: یک دانشجو به دنبال پارچه متقال سفید رفت، دانشجویی دیگر به دنبال رنگ، گروهی آماده اجرا شدند و گروهی دیگر آماده ثبت تصاویر و ماندگار کردن کار. در مهم‌ترین مرحله هماهنگی‌ها، از یک خطاط و هنرمند، جناب آقای علی مینایی‌فرد، دعوت کردیم و به دل میدان زدیم...

- نازنین فاطمه امیری -



Music: Mohsen Chavoshi / Lyrics: Mehdi Abbasi
& Mastering: Mehdi Karimi / Cover Art: Hamed Talkha

هنر به مثابه درمانگر جمعی

امیرمحمد ذوالفقاریک



کارشناسی ارشد روانشناسی

در مواجهه با پدیده‌های درون‌روانی انسان و به‌منظور توضیح این پدیده‌های پیچیده، رویکردهای گوناگونی پدید آمده است؛ از رویکردهای روان‌پویشی که به‌منظور تبیین روان‌شناختی تلاش می‌کنند تا ریخچهٔ رشد روانی فرد را مطالعه و واکاوی کنند گرفته، تا رویکردهای رفتارگرایی که در صورت‌بندی خود، کفهٔ ترازوی محیط در شکل‌دهی به رفتار انسان را سنگین‌تر در نظر می‌گیرند.

در این بین، یکی از پیشروترین جریان‌های فکری اثرگذار، رویکرد شناختی-رفتاری (CBT) است که بر تأثیر باورهای شکل‌گرفته، بر قضاوت‌های فرد، وضعیت روانی و حتی رفتارهای او تأکید می‌کند. از منظر روان‌درمانی شناختی، هستهٔ اصلی اختلال افسردگی را باورهای مرکزی مخرب تشکیل می‌دهند. باورهایی در مورد خود، جهان، دیگران و...؛ مانند باور به ترسناک بودن جهان، احساس ناتوان بودن و تصور شکست. باورهایی سیاه که مانند تار عنکبوت، به سایر افکار، انتظارات و تفسیرهای فرد از جهان گره خورده‌اند و به آن‌ها نیز جهت می‌دهند. فرد درگیر با افسردگی، خود و آینده را در چارچوبی از ناامیدی مطلق می‌بیند.

شواهد علمی پشتیبان این رویکرد، در کنار دیگر امتیازات ذکرشده، موجب می‌شود تا در راستای صورت‌بندی و تحلیل شرایط موجود، مراجعه به این

گاهی یک قطعهٔ موسیقی، فراتر از یک اثر هنری، به پاسخ و مداخله‌ای روان‌شناختی برای یک جامعه تبدیل می‌شود. در روزگاری که تصاویر تلخ، بی‌اختیار بر پردهٔ ذهن ما فرود می‌آیند و فضای عمومی آکنده از اخبار ناگوار است، خطر شکل‌گیری افسردگی جمعی، واقعیتی انکارناپذیر است. افسردگی، این مهمان ناخواندهٔ دنیای مدرن - که حتی در روزگار قبل از جنگ نیز بر اساس پژوهش‌های ملی در ایران، سومین معضل بهداشتی مهم به‌شمار می‌رفت - تنها یک مشکل فردی و به‌معنی عینکی تیره که فرد از دریچهٔ آن فقط دنیای پیرامون خویش را غم‌زده ببیند، نیست؛ بلکه آیندهٔ تمام‌نمایی از جهانی است که در آن، فرد حال و آینده را تیره و بی‌راه می‌بیند. اما در این میان، هنر با زبان منحصربه‌فرد خود می‌تواند نقش یک مداخله‌گر هوشمند را ایفا کند. آهنگ «حسبی‌الله» به قلم مهدی عباسی و با صدای محسن چاوشی، نمونه‌ای درخشان از این کارکرد است؛ گویی که آن‌ها ناخواسته، ردای یک روان‌درمانگر شناختی را بر تن کرده‌اند تا با چرخهٔ معیوب افکار منفی مقابله کنند.

رویگرد در اولویت قرار گیرد؛ به‌ویژه در شرایط جنگی که زمینی حاصلخیز برای شکل‌گیری باورهای مرکزی منفی به شمار می‌آید؛ چراکه افراد توسط انبوهی از اخبار منفی محاصره می‌شوند و تکرار این اخبار ناگوار، به‌مثابه تسهیلگر، موجب شکل‌گیری باورهای مرکزی مخربی خواهد شد که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد. ماجرا زمانی جالب‌تر می‌شود که این باورها، فرد را در دام چرخه‌ای معیوب می‌اندازد: از آنجاکه تلاش برای تغییر بی‌فایده به نظر می‌رسد، هیچ اقدام اصلاحی‌ای صورت نمی‌گیرد و در نتیجه، همان باورهای مخرب تقویت و تعمیق می‌شوند؛ چراکه فرد هیچ‌گاه فرصت نداشته تا نادرست بودن این باورها را به خودش اثبات کند. یکی از کلیدی‌ترین نشانه‌های این وضعیت، ناتوانی در تصویرسازی از آینده است. آینده نه به معنای فردا یا هفته بعد، بلکه به معنای افقی روشن و قابل‌تصور، کاملاً محو و غیرقابل‌دسترس می‌شود. این ناتوانی می‌تواند هم نتیجه و هم علت تشدید افسردگی باشد.

اینجاست که نقش هنر، به‌ویژه ترانه‌هایی چون «حسبی‌الله»، آشکار می‌شود. این اثر، مستقیماً ناتوانی در تصویرسازی از آینده را - که یکی از نشانگان افسردگی است - به‌چالش می‌کشد. برای مثال، نقطه اوج شعر: «فکر نکن چه می‌شود، خدا بس است بنده را» در نگاه اول، دعوتی به تسلیم است، اما در لایه‌های عمیق‌تر، یک بازسازی شناختی هنرمندانه در حال اجراست. این جمله، مانند تکنیکی درعانی، سعی دارد توجه فرد را از گرداب نگرانی‌های فلج‌کننده درباره آینده‌ای نامعلوم «چه می‌شود» که دقیقاً نمونه‌ای از همان باورهای مرکزی منفی مورد بحث است، منحرف کند و آن را به سوی منبعی اطمینان‌بخش در فرهنگ ایرانی «خدا بس است» معطوف سازد. این تغییر کانون، اولین قدم برای بازسازی شناختی و شکستن چرخه تفکر منفی است. محسن چاوشی و به‌طور کلی سازندگان این اثر،

شاید آگاهانه در پی اجرای دستورالعمل درمان شناختی نبوده‌اند، اما اثر هنری آنان دقیقاً همان کاری را می‌کند که یک درمانگر شناختی در جلسه درمان انجام می‌دهد: مقابله و به‌چالش کشیدن باورهای مرکزی از جمله: «همه چیز ناامیدکننده و غیرقابل‌کنترل است» و جایگزینی آن با حس اتکا و ظرفیت تاب‌آوری. این آهنگ، اگرچه در گام‌های نخستین، روایت خود را با اشاره به رخداد‌های ناگوار، مانند آنچه در مدرسه شجره طیبه میناب رخ داد، شروع می‌کند، در ادامه به‌جای غرق شدن در توصیف تاریکی‌ها، فضایی می‌سازد که در آن، پذیرش وضعیت موجود (بدون تسلیم در برابر آن) و البته ابزار فرهنگی-مذهبی مهم جامعه ایرانی که بی‌گمان یکی از مهم‌ترین ابزارهای مقابله‌ای این جامعه است، یعنی توکل، به منبعی برای آرامش و امید تبدیل می‌شود. این همان اصلاح باورهای مرکزی با استفاده از ظرفیت زبان موسیقی است.

در نهایت می‌توان گفت این نمونه به‌خصوص به ما نشان می‌دهد که هنر، در والاترین شکل خود، تنها بازتاب‌دهنده حالات درونی نیست؛ بلکه در صورت لزوم، توانایی شکل‌دهی و هدایت آن‌ها را نیز دارد. «حسبی‌الله»، در میانه هیجان و نگرانی جمعی ناشی از جنگ، تنها یک ترانه معمولی نیست؛ یک مداخله هنری تمام‌عیار است. این اثر نشان می‌دهد که چگونه یک خلق هنری می‌تواند، آگاهانه یا ناخودآگاه، وظیفه‌ای درمانگرانه بر عهده بگیرد و به‌مثابه یک مداخله شناختی، از سقوط جمعی به ورطه ناامیدی و بی‌تصوریری از فردا جلوگیری کند. امید است جامعه هنری با درک توانمندی خود در خلق آثاری مداخله‌گر و مؤثر بر سلامت روان انسان، به حس مسئولیت اجتماعی خود جهت دهد تا بیش از این شاهد مخلوقات هنری دغدغه‌مند و مفید و نه صرفاً بازاری باشیم؛ به‌ویژه در روزگاری که جامعه بیش از هر زمانی تشنه و پذیرای چنین آثاری است.

#توبگو



سلاح تو، تخصص توست

زهرا شریف دینی

zahrasharifdini@gmail.com



کارشناسی ارشد مشاوره

کاری بکنی. معلمی؟ صدای حق رو به دانش آموزات برسون. خونه داری؟ با آشپزی و بسته های غذایی یه کمکی بکن. خیاطی؟ برای سیاه پوش کردن این شهر به خاطر شهدامون دست به کار شو. **لازم نیست لباس عوض کنی و بری جایی که بلد نیستی. سلاح تو همون تخصصته! تو همون جایی که هستی قدم بردار.**»

این حرف توو گوشم می چرخید: سلاح تو تخصصته! راست می گفت. هرکس تو هر موقعیتی که هست می تونه اثرگذار باشه. نقاش توو جای خودش با نقاشی هاش، گوینده با صداش و نویسنده با کلماتش. فقط باید مسیر حق رو بشناسی و بدونی چطور از همون تخصصی که داری استفاده کنی تا کار پیش بره.

برای منم عکاسی همون چیزی بود که بلد بودم. باهانش زندگی کرده بودم و الان وقتش بود که از این هنرم استفاده کنم. وقتش بود که قابهایی رو ثبت کنم که کس دیگه ای نمی تونه. وقتش بود که با هنرم بچنگم! همون روز رفتم پایگاه بسیج محله. وقتی فهمیدن عکاسم، کلی خوشحال شدن و گفتن: «عالیه! کلی کار داریم! از فیلم برداری و عکاسی مراسمها و راهپیمایی گرفته تا راه اندازی پویش عکاسی. خدا شما رو به ما رسوند.» اون روز بود که فهمیدم حتی اگه تفنگ ندارم، دوربینم سلاح من می تونه باشه. من عکاس بودم و پای کار، و این فقط شروع ماجرای ثبت این روزها از نگاه دوربین من بود.

همیشه توو خیالم خودمو قهرمان فیلمها می دیدم؛ همونی که وسط ماجرا می پره، همه کارا رو بلده و بقیه با تحسین بهش نگاه می کنن. وقتی کتابهای جنگ رو می خوندم یا حرفهای قدیمی هارو می شنیدم، همهش با خودم می گفتم اگه اونجا بودم چه کارایی که نمی کردم!

اما یهو این جنگ جدید و ترکیبی اومد و حسابی توو ذوقم زد! مثل یه سطل آب یخ ریخت رو آتیش رؤیاهام. نه فقط ریخت، بلکه یه مشت گلوله توپچه روز توو برجک اعتماد به نفسم و خاکسترم کرد. خیلی بد شد. واقعاً حس کردم هیچی نیستم. اون حس ناتوانی آتیشم رو خاموش کرده بود و زغال کرده بود. با خودم می گفتم: «تو نه سربازی که پای لانچر بری، نه دانشمندی که فرمول بدی، نه پولی داری که کمک به جبهه کنی. نه پسر هستی که بری ایست بازرسی، نه کسی مثل آقای چاوشی هستی که با ترانهش یه ملت رو هوشیار کنه. تو فقط یه دختری با مدرک عکاسی، یه دوربین و جیب خالی!»

همهش با خودم می گفتم کاش پسر بودم، کاش کارم به درد این جنگ می خورد. روزام پر شده بود از حسرت و کاش. تا اینکه یه روز رفتم مسجد برای دعای جمعیه سوره فتح. می گفتم این سوره، برای پیروزی ما، خیلی اثر داره. از دست منم فقط خوندن این سوره برمی اومد. انقدر خونده بودمش که چشمم بسته بلد بودمش.

بعد از دعا یه خانم جوانی اومد جلو و شروع کرد به صحبت کردن. انگار داشت مستقیم باهام حرف می زد و گفت: «خانمها! الان وقتشه که دست به کار بشیم. مهم نیست چند سالته یا چه کاره ای؛ مهم اینه که تو همون جایگاهی که هستی برای کشورت

#تویگو



نیازی به پردهٔ سبز نیست «سرزمین فرشته‌ها» همین جاست.

دارم که تا ساعت دو و پنجاه و پنج دقیقه به میدان هروی برسم. نه، نمی‌رسم. پابه‌دو می‌گذارم؛ انگار سگ دنبالم افتاده و شاید کمی هم سریع‌تر! این‌طور وقت‌ها، که کم هم نیست، در ذهنم مرور می‌شود بقیهٔ عابران دربارهم چه فکری می‌کنند. نفس کم می‌آورم؛ اما وقت اضافه ندارم. چشم‌هایم بین ساعت، نقشه و اسم خیابان‌ها سرگردان است. تقریباً تنها فیلم جشنواره بود که با علاقه خریدم بودم و از سر خالی‌نبودن عریضه نبود؛ نباید از دستش می‌دادم. کرم گرفته بود بینم چطور یک ایرانی می‌تواند فیلمی دربارهٔ کودکان غزه بسازد. پیچ‌وپیچ‌ها را که رد می‌کنم و به جای پیاده‌رو از توی باغچه می‌دوم، تازه سردر هدیش‌مال رسیده‌ام. هنوز پنج دقیقه وقت دارم. بی‌خیال آسانسور می‌شوم و دست‌دردست پله‌برقی، خودم را تا جلوی گیشه بالا می‌کشم. وارد سالن که می‌شوم، هنوز نصف آدم‌ها هم نرسیده‌اند. کارد می‌زدی خونم در نمی‌آمد و البته

مصطفی عشاق



کارشناسی ارشد روانشناسی

۲۰ بهمن، ۱۴۰۰

بعد از شش سال تهران بودن، هنوز هم یاد نگرفته‌ام سر موقع به کارهایم برسم. یا نیم‌ساعت زود می‌رسم و معطل می‌شوم، یا با کلی استرس و سلام‌و‌صلوات و تأخیر خودم را می‌رسانم. امروز از آن روزهای دوم است. در کمال آرامش شال‌وکلاه می‌کنم و از کتابخانه‌ای که چندان هم همراهم است، کتاب می‌گیرم و لی‌لی‌کنان روانهٔ مترو می‌شوم. کم‌کم محاسبهٔ زمان برحسب تعداد ایستگاه‌ها شروع می‌شود. نقشه هم باید به این محاسبات اضافه شود. کار به حفظ‌کردن اسم و ترتیب کوچه‌ها می‌کشد تا بیرون آوردن نقشه وقت‌گیر نشود. از مترو که بیرون می‌آیم، پا تند می‌کنم و هنوز امید



—مگه خبرارو نشنیدی؟! اسرائیل دوباره حمله کرده. تازه فهمیدم چرا آدم‌ها باعجله از ساختمان پایین می‌آیند یا گروه‌گروه در حیاط حوزه هنری به آسمان نگاه می‌کنند. گیج‌و‌هنگ وارد حیاط حوزه شدم و دنبال نشانه‌ای از جنگ بودم تا اینکه اتفاق افتاد: گرووووپ!

از پشت دود و غبار سرگردان، می‌شد هیکل گنده غولی را دید که مثل سیب‌زمینی پشندی گلی و دون‌دون که دورتادورش جوانه زده و سبز کرده، در حال نزدیک‌شدن است و در مسیرش خانه‌های پشت‌سر را با خاک یکسان می‌کند. با گوش‌های ورقلمبیده و چشم‌های خون‌آلود، دستش را محکم به شکمش می‌کوبید و از پشت دودهای سیاه بیرون می‌آمد.

دست‌وپایم می‌لرزید و زیر لب تکرار می‌کردم:
—تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو...

خداخدا می‌کردم کلیدم مثل قبل توی قفل موتور گیر نکند؛ گیر نکرد.

—گرووووپ!
عصبانی شده بود و بلندتر روی شکمش می‌کوبید. مسیر برگشت قیامت بود. خودم و آدم‌ها هول برمان داشته بود و کچ‌و‌معوج داخل خیابان‌ها لول می‌خوردیم. دم در خانه از موتور که پایین آمده، عین روغن روی زمین پخش شدم.



از بس دویده بودم، خونی هم باقی نمانده بود! روی صندلی ولو می‌شوم. چراغ‌ها کم‌کم خاموش می‌شود و بعد از جنگ‌ولک‌بازی‌های جشنواره، یکهو وارد «سرزمین فرشته‌ها» می‌شویم:

بوووووم!
—قبلاً گفتیم که این صدای چی بود؟
—صدای طبل غوله، می‌خواد ما رو بترسونه.
—باید چی کار کنیم؟
—باید آهنگ بخونیم تا صدای ما بلندتر بشه. ما ازش نمی‌ترسیم؛ تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو تکتو!
تکتو تکتو!

۹ اسفند، روز اول جنگ، ۹:۳۰

کلی چیتان‌پیتان کردم که به قرار ساعت ده در حوزه هنری برسم. خوشحال بودم که ساعت نه‌ونیم خیابان‌ها شلوغ نیست و موتورسواری در این هوا می‌چسبد؛ اما شلوغ بود. هرچه جلوتر رفتیم، شلوغ‌تر می‌شد و جدای از شلوغی، مردم درهم و باعجله حرکت می‌کردند. نگاهی به علامت بنزین انداختم؛ باکش پُرپر بود. خب! پس اگر جنگ شده و خواستیم برگردیم استهبان، هفت لیتر از بنزینش با من! ناخودآگاه خنده‌ام گرفت. موتور را که قفل و بند کردم، دیدم آقاسید پیام داده که قرار کنسل است!
—آخه کدوم آدمی قرارش رو ده دقیقه قبل کنسل می‌کنه؟! من الان رسیدم حوزه هنری!



۲۰ بهمن، دقیقه ۶۶ فیلم

— راست گفتم، بچه‌ها هیچ وقت نمی‌میرن.

۱۰ اسفند، روز دوم جنگ، ۲۱:۵۷

پایان تفحص شهدای دبستان دخترانه میناب با ۱۶۵ شهید.

۲۰ بهمن، پایان فیلم، ۱۷:۰۵

خودم را با کارک از صندلی قرمز سینما جمع می‌کنم و روی پله‌برقی‌های هدیش‌مال ول می‌دهم و لخلخ‌کنان، در کوچه‌پس‌کوچه‌های منتهی به مترو، بالا و پایین می‌شوم. هنوز هم حسرت نوشتن آن متنی را می‌خورم که بعد از تک‌به‌تک سکانس‌های آن فیلم در ذهنم مرور می‌شد؛ اما تنبلی کردم و هیچ وقت ننوشتم. شاید فکر می‌کردم جنگ برای کودکان همسایه است؛ فقط آن‌ها از صدای بلند می‌ترسند، پدر و مادرشان را از دست می‌دهند یا روی بدن‌هایشان اسم می‌نویسند که جسدشان گم نشود، و فقط خانم معلم آن فرشته‌ها، خاله ضحی، باید داستان بگوید، شعر و آواز بخواند و شب‌ها وقتی همه را خواب کرد، روی خرابه‌ها فریاد بزند تا صدایش را کسی نشنود، تا زندگی ادامه داشته باشد.

با همه این‌ها، من هنوز امید دارم؛ به خداوند، به خورشید و آن هنگام که نورش گسترده می‌شود.

۲۰ بهمن، دقیقه ۳۰ فیلم

— خاله ضحی، مامان و بابام کجان؟
— رفتن مسافرت. تا برگردن تو رو سپردن به من.
— خونه‌مون کجاست؟ من می‌خوام برم خونه‌مون.
— خونه‌تون؟! اون هم باهاشون رفته سفر.
— مگه خونه‌ها هم مسافرت می‌رن؟!

۹ اسفند، روز اول جنگ، ۱۷:۰۰

تا عصر باروبندیلیم را جمع کردم و راهی خانه مریم شده. شهر ارواح شده بود. هوا سیاه بود. پرنده پر نمی‌زد و بودونبود چراغ‌راهنمایی خیلی توفیری نداشت. زیر پایم سفت نبود؛ برای همین معمولاً زندگی‌ام را توی یک کوله می‌ریختم و جابه‌جا می‌شدم. اما این بار انگار تمام برنامه‌ها و شادی‌های ماه آخر سال و رمضان و انتظار شیرین رسیدن عید هم با من مسافرت می‌کردند، اما هرکداممان به مقصدی متفاوت و شاید نامعلوم. تا آخر شب هر خبری مثل دُفه قالی‌بافی روی سرم کوبیده می‌شد.

۲۰ بهمن، دقیقه ۶۵ فیلم

— توق توق تتق تتق! همه بچه‌ها مُردن، تو چرا نمی‌میری؟
— نمی‌خوام بمیرم.

۹ اسفند، روز اول جنگ، ۱۸:۲۰

شمار شهدای مدرسه شجره طیبه به ۲۴ تن رسید.

۲۰ بهمن، دقیقه ۶۶ فیلم

— خاله ضحی! این می‌خواد ما بمیریم، مگه نگفتی بچه‌ها هیچ وقت نمی‌میرن؟

۱۰ اسفند، روز دوم جنگ، ۴:۳۵

تاکنون بیکر ۶۸ دانش‌آموز مینابی شناسایی شده است.

#تویگو

به وقت هم نشینی شاعر و کلمه

به نام او که از آیات او بسیار باید گفت



سپیده کریمزاده

karimzade.sepidev@gmail.com

کارشناسی مشاوره



ادامه داد: «در آن باران و مه، تنها خدا تسکین مردم شد/ شبی که تکه‌ای از قلب ما در ورزقان گم شد». خوانش که به پایان رسید، با احسنت و تحسین کسی که شاعر شعر را برایش می‌خواند همراه بود. آخرین لقمه‌های سحری را فرو بردم، در خانه‌ای که روز قبل ترجیح دادم اگر قرار است بمبی بر سرم بخورد و جان به جان آفرین تسلیم کنم، در آن خانه و در کنار اعضای آن باشم؛ تا اینکه در خوابگاه باشم و تنها. تلویزیون روشن بود و شاعری بنام مجری برنامه. اسمش حامد عسکری بود. فردی خطاب‌گو روبروی شاعر نشسته بود و داشت ماجرای را نقل می‌کرد از هزار و چهارصد سال پیش. درباره فردی امین، مهم و دوست‌داشتنی که در میانه یک جنگ، دشمنانش خبر درگذشت او را جعل کردند تا دوستداران او و جبهه مقابل خود را از پایبندازند و رمق مبارزه را از آنان بگیرند. شرایط افطار پیش از این سحر، چندان تفاوتی

«خدا زنده‌ست، این را اول اخبار باید گفت.» اول بار این شعر را در بحبوحه جنگ شنیدم، در بحبوحه جنگی میان دانشجویان. در همان هفته کوتاه ابتدای ترم و قبل از زمان حذف و اضافه که کلاس‌های دانشگاه‌های تهران حضوری برگزار می‌شدند. این شعر از شاعری بود که قبلاً اسمش را نشنیده و چهره‌اش را ندیده بودم؛ اما اعتبار کسی که شاعر برایش شعر را می‌خواند برایم مسجل بود: «سید امین». شاعر، شعر را برای او می‌خواند. شاعر در شعرش کسانی را یاد می‌کرد که دیگر میان ما نبودند. خبر درگذشت یکی از آن افراد حوالی ساعت هشت صبح اعلام شد، در روز پایانی اردیبهشت‌ماه. کسی که در حین سفر کاری با هلیکوپتر، دچار سانحه شده بود. یادم هست که بچه‌ها تمام مدت میان سقوط هلیکوپتر تا اعلام رسمی وفات شهادت‌گونه او، نوای «هلیکوپتر، هلیکوپتر» سر می‌دادند. شاعر خواندن شعرش را

با ماجرای که مرد خطابه‌گو نقل می‌کرد نداشت. او این ماجرا را دقیقاً به همین دلیل نقل می‌کرد؛ که تاریخ تکرار می‌شود هر از چندگاه و باید تاریخ دانست که از آن درس گرفت به همین دلیل. همان‌طور که نگاهم به سفره بود و گوشم به کلام آن‌ها، ناگهان سکوت شد. سرم را به سمت تلویزیون برگرداندم. آن شاعر بنام و آن مرد خطابه‌گو هر دو به نقطه‌ای دور نگاه می‌کردند، به جایی پشت صحنه، با چشمانی درشت و نگاهی متعجب. دوربین روی شاعر متمرکز شد. شاعر به دوربین نگاه کرد. گفت: «من اهل کلمه بودم و نوشتن، اما وسط چهل و چهار سالگیم هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم که... این خبر رو به سمع و نظر شما مردم ایران برسونم.» شاعر گفت: «قبل آن نام مبارک بنویسید: شهید.» مکث کرد. آن شاعر بنام جمله‌ای بسیار طولانی «خانم‌ها و آقایان...» را با مکث‌هایی بی‌انتهای گفت. من انگار از قبل می‌دانستم چه می‌خواهد بگوید. می‌دانستم که «وای خیلی بده! خیلی بده!» اما انگار تا تمام جمله را از زبانش نمی‌شنیدم باورش نمی‌کردم. تا زمانی که آن شاعر بنام، جمله طولانی و سنگینش را با آن مکث‌های خفقان‌آور به اتمام رساند، رعشه به تنم افتاده بود؛ «رعشه»... پس آن کلمه که بارها این‌طرف و آن‌طرف شنیده و خوانده بودم این‌گونه بود. جمله شاعر تمام شده بود. واقعه‌ای که از مدت‌ها پیش راجع به اینکه «بعدش چه می‌شود؟» فکرهای ناگوار می‌کردم، حالا، اتفاق افتاده بود. آن‌هم انگار در بدترین زمان ممکن. جمله که تمام شد، مردی آمد روی صحنه و اذان گفت، زنده. اعضای دوست‌داشتنی خانه، ساکت بودند و نگاه‌هایشان بهت‌زده و خیره. از اتاق صدای هق‌هقی می‌آمد، آهسته. اذان که تمام شد، برنامه دیگری شروع شد. اخبار بود. پشت سر مجری با عکس بزرگی از فرد مبارکی که قبل ناهش شهید نوشتند پوشانده شده بود. مجری این‌طور شروع کرد: «خدا زنده‌ست، این را اول اخبار باید گفت.» در آن بهت و وانفسا، یک لحظه سر جایم

می‌خکوب شدم. بهترین شعر و بهترین شروع. گمان می‌کنم که سلسله‌تصمیمات حسنه این پیکار از همان‌جا آغاز شد، و یا شاید هم نه، از کمی قبل‌تر؛ از صبحگاه روز پیش که شخصی تصمیم گرفت به جای پذیرش حرف محافظانش و رفتن به مکانی امن، با قرآنی باز و مشتی گره‌کرده در خانه خودش و در محل کارش بماند، در بهترین زمان ممکن.

شعر یکی بود، اتفاقات هم، تا حدی. شب پیش از این سحر و در تمام مدت میان انتشار شایعه تا اعلام رسمی شهادت او، بعضی بر بام‌ها هل‌هل می‌کردند و شعار سر می‌دادند. برخی دیگر در خیابان بدن‌هایشان را سرخوشانه تکان می‌دادند. مجری صحبتش را ادامه داد و من به مادرم فکر می‌کردم. او همیشه از این واقعه واهمه داشت. می‌دانستم به‌زودی زنگ می‌زند، اشک‌بار. زنگ زد. فردا که به خانه رسیدم و دیدمش گفت: «تو این چند روز خیلی صدا می‌اومد. همش جنگنده از بالای سرمون رد می‌شد و بعد گوووپ! یه‌جا رو می‌زد. اما هیچی بدتر از اون شب نبود. هل‌هل می‌کردن سپیده... کل می‌زدن...» مجری ادامه می‌دهد و من به دوستم فکر می‌کنم. به دوستی که همین امشب برای افطار دعوت شده بود، به خانه همین فرد که دیگر پشت نام مبارکش «شهید» می‌نویسند. دوستی که چهار ماه پیش هم به مناسبت روز دانش‌آموز به خانه همین مرد دعوت شده بود، نمی‌توانست برود و فرصت دعوتش را بخشید به من. فکر می‌کنم که حتی پیش از اینکه به واکنش مادرم فکر کنم، به دوستم فکر کردم. امیدوار بودم حالا که دیگر فرصت دیدارش با او برای همیشه از دست رفته، حداقل این‌طور فکر کند که تنها فرصت دعوتی را که تا به حال داشته، به آدم مناسبی بخشیده.

آن مرد که دوستم را برای افطار به خانه‌اش دعوت کرده بود، مراسمی سالیانه داشت در شب ولادت شخصی، که از قضا هم‌نام پسرش بود. در آن میهمانی، سید امین میزبان شاعران بود. اسفندماه

سال پیش در آن میهمانی شاعرانه، شعر «خدا زنده‌ست...» برای سید امین خوانده شد، و حالا همان شعر در صدر اخبار، پیش از اعلام رسمی شهادت او، سه روز پس از خوانده شدن آن شعر در صدر اخبار، شب ولادت شخصی بود؛ همان شخصی که سید امین در شب ولادتش میزبان شاعران بود. نمی‌دانم آن شاعر بنام که مجری برنامه بود، یا آن شاعر دیگر که شعر «خدا زنده‌ست...» را سروده بود امسال هم دعوت شده بودند یا نه؛ اما میهمانی آن مرد، بدون حضور او هم برگزار شد. با صندلی خالی او، قاب عکسش، لیوان چایش و شاعرانی که اشعاری که در وصف نبود او گفته بودند را برایش می‌خواندند.


به جز کسی که دیگر قبل نام مبارکش شهید می‌نویسند، من شخص دیگری را هم می‌شناسم که بعد از شهادتش در کوی و برزن هلهله کردند. او هم همراه با خانواده و کودکان خردسال خانواده‌اش به شهادت رسید، مانند سید امین که همراه با زهرای چهارده‌ماهه، اسم آن فرد، «حسین» بود، نوۀ پیامبر اسلام. سید امین، سیدی حسینی بود، از نوادگان «حسین». سید امین در روز دهم ماه رمضان، در حالی که گرسنه و تشنه بود به شهادت رسید، جد او در روز دهم ماهی دیگر، در حالی که چند روز بود که آب را به روی او و خانواده و کودکان خردسالش بسته بودند. حسین و نوادۀ او هر دو خوب می‌دانستند که با چه کسانی طرفاند، هر دو کمی پیش از شهادت

گفته بودند: «بِئْسَلَى لَأَيُّبَاعُ مِثْلَهُ.» کسی چون من، با چون او بی بیعت نمی‌کند؛ و هر دوی آن‌ها خوب می‌دانستند که عاقبت کار چه خواهد شد. من آیدۀ سیر این متن و شیوۀ نوشتار آن را از متون پادکست «نیوفلدر» الهام گرفتم. یاسین حجازی، کارگردان و نویسنده پادکست «نیوفلدر» است. پادکست «نیوفلدر»، جزئی از رویداد بزرگ تهران ۱۴۰۰ بود، اما نگاه من به واقعه آن روز دهم، چگونه نوشتن و اثر هنری تر از برای همیشه تغییر داد.
يَقِينًا «كُلَّ يَوْمٍ عَاشُوا وَ كُلَّ أَرْضٍ كَرُبْنَا».

نگاره



فاطمه شکوری زاده

 photography_2026war



کارشناسی فلسفه

عکس گرفتن، به معنای از آن خود کردن شیء عکاسی شده است. این کار به معنای
قراردادن خود در نسبت خاصی با جهان است...

...برشی از کتاب درباره عکاسی به قلم سوزان سانتاگ

تبرّد نگاره



محل هدف قرار گرفته در دانشگاه شهید بهشتی
توسط رژیم منحوس صهیونیستی

این روزها در بعضی از رسانه ها مکرراً صحبت از هنر و هنرشناسی و هنرپروری ایشان به میان می‌آید. این عنصر در عین اینکه به‌تنهایی می‌تواند ارزش زیادی را برای شخصیت یک‌نفر ایجاد کند و مسلماً در رهبر عزیزمان به معنی واقعی و در حد عالی وجود داشت، در مقایسه با سایر عناصر وجودی و امتیازات ایشان، کوچک به نظر می‌آید. بنده بشخصه از ایشان هنرهای متعددی را سراغ دارم

آیت الله سید مجتبی خامنه‌ای | رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران